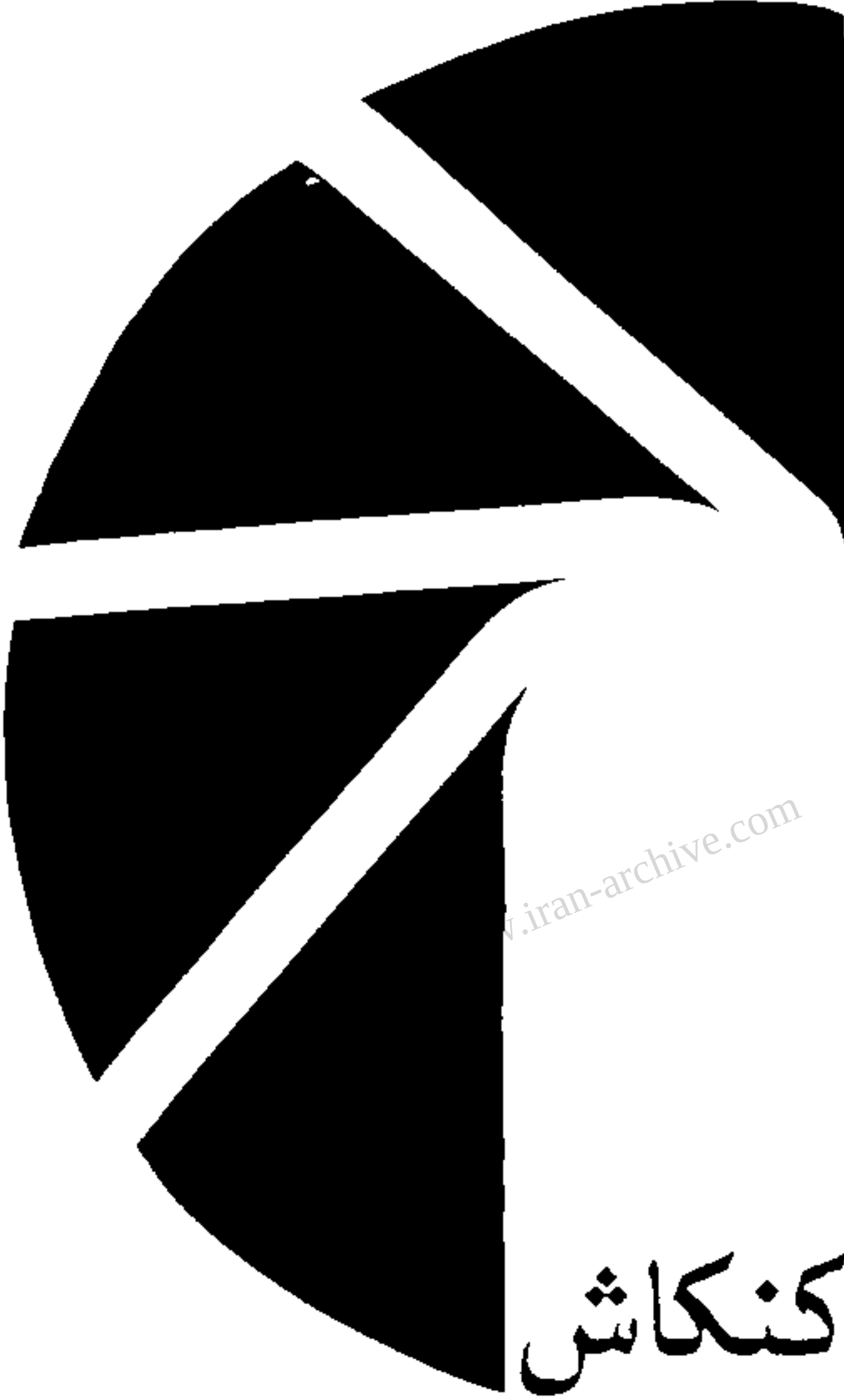




جامعه‌شناسی

انقلاب ایران

- انقلاب ایران، ده سال بعد
- اندیشه‌هایی پیرامون انقلاب ایران
- احیاء فکر دینی و سرکردگی اسلام سیاسی در انقلاب ایران
- نقش جوانان در انقلاب ایران
- نجدد خواهی چپ و بنیادگرایی اسلامی
- زندانی سیاسی: از سلطنت تا ولایت
- از تبعید فرهنگی تا فرهنگ تبعیدی
- انقلاب بدون اجازه
- چهارمقاله دربارهٔ ماجرای سلمان رشدی
- طرحهای انقلاب

کنکاش

درگستره تاریخ و سیاست

پائیز ۱۳۶۸

دفتر پنجم

فهرست

موضوعات:

انقلاب ۱۳۵۷، ده سال بعد هیأت تحریریه ۳

مقاله ها:

اندیشه های پیرامون انقلاب ایران م. نبوا ۱۹
احیاء فکر دینی و سرکردگی
اسلام سیاسی در انقلاب ایران علی آشتیانی ۵۱
نقش جوانان در انقلاب ایران مهرداد آرمان ۸۷

گزارش و مصاحبه:

تجدد خواهی چپ و بنیادگرایی اسلامی صادق جلال العظم ۱۱۷
زندانی سیاسی: از سلطنت تا ولایت اکما ژتوری ۱۵۹

فرهنگ و هنر:

از تبعید فرهنگی تا فرهنگ تبعیدی حمید نفیسی ۱۸۷
انقلاب بدون اجازه علی سعید زنجانی ۲۱۳
چند طرح بمناسبت دهه انقلاب نیکزاد نجومی ۲۲۴
دین اسلام، ماجرای سلمان رشدی، و
مسأله آزادی، و دموکراسی طارق علی، دایانا جانسون،
ع. ک.، دستان و آنتوانت برتون ۲۳۵

سایر طرحها: نیکزاد نجومی
طرح روی جلد: نسرین آرام

در چند ماه اخیر جنبش سوسیالیستی و مترقی ایران تنی چند از یاران ارزنده خویش را از دست بداد: عبدالرحمن قاسملو، بهمن جوادی (غلام کشاورز) و صدیق کمانگیر مبارزان پرسابقه جنبش سوسیالیستی و خودمختاری در کردستان بدست عوامل جمهوری اسلامی از پای درآمدند. منوچهر محجوبی روزنامه نگار و طنزنویس با ارزش نیز پس از مدتها مقاومت سرانجام تسلیم بیماری گشت. ما ضایعه مرگ نابهنگام این مبارزان راه رهایی را به خانواده آنها و همچنین به تمامی دوستان آنان تسلیت گفته و یادشان را گرامی می داریم.

هیأت تحریریه کنکاش



سرسخن:

انقلاب ۱۳۵۷، ده سال بعد

در تلاطم روزهای انقلابی سال ۱۳۵۷، در آستانه فرو پاشی کامل ساختارهای حکومتی سلطنت در ایران، هنگامی که بر همه نیروهای چپ ایرانی مسلم شده بود «وضعیت انقلابی» فرا رسیده و در گرماگرم اندیشیدن و عمل کردن به اشکال و شیوه های مؤثر مبارزه، این نیروها هنوز پاسخی کامل به پرسش هایی که تعیین کنند سمت گیری آیندگان بود نداده بودند؛ خصلت این انقلاب چیست؟ صف نیروهای ضد سلطنتی متشکل از کدام گروه های اجتماعی است؟ خواسته های متمایز هر کدام از این گروه ها، اقشار و طبقات، و دلایل شرکت شان در انقلاب کدام است؟ انقلاب چه مراحلی را باید طی کند تا بتوان آن را یک انقلاب پیروزمند نامید؟ در کشاکش انقلاب و ضد انقلاب نقش افراد - شاه، خمینی، سرکردگان ارتش، رهبران سازمان های سیاسی غیردینی - را چگونه باید ارزیابی کرد؟ و بالاخره وظایف ما در این انقلاب کدام اند؟ در روزها و ماه هایی که از پی زمستان ۵۷ آمد، به

تدریج برای این پرسش ها پاسخ هایی فراهم شد. اعتبار این پاسخ ها در فراز و نشیب ده سال گذشته تا چه حد پایدار ماند و تا چه میزان ساقط شد؟

در تعیین خصلت انقلاب سوآل این بود که آیا جنبش انقلابی ۵۷ ادامه منطقی و مکمل انقلاب ناکام مشروطه و جنبش ملی مصدقی است که می باید به استقلال ملی، تشکیل دموکراسی پارلمانی و حکومت قانون بینجامد، یا اینکه می تواند و باید فراتر از این به سمت نظامی برابرخواهانه رفته، با سلب مالکیت از سرمایه داران و زمین داران، عدالت اجتماعی زحمت کشان را پی ریزی کند. برای پاسخ دادن به این سوآل، جدا از تمایلات و آرزوهای قلبی افراد، می بایست با علمی ترین شیوه ها به ارزیابی رشد اقتصاد سرمایه داری در ایران، فرهنگ سیاسی طبقات متوسط شهری، کارگران صنعتی و کشاورزی، روشنفکران فنی و اداری، و بررسی توان، سابقه و نفوذ سازمان های سیاسی وابسته این اقشار پرداخته می شد. در چنین بررسی ای می بایست نقش خاص اقتصاد نفتی، ویژگی های دستگاه سیاسی شاهی، نقش زمین داری پیش - سرمایه داری، نقش عشایر و ایلات، مسایل مربوط به ملیت های غیر فارس، نقش زحمت کشان فصلی و فقرزدگان زاغه نشین و بسیاری مسایل دیگر روشن می شد. تحلیل علمی این کلیت پیچیده ظرف ده سال گذشته چه نتایجی داشته و تا چه اندازه موفق بوده است؟

کدام گروه های اجتماعی، و به چه دلایلی، به جنبش انقلابی پیوستند؟ آیا تاکید اصلی می بایست بر علت های اقتصادی و تحلیل طبقاتی استوار باشد (شکاف میان فقیر و غنی: تهی دستی کارگران و نیمه پرولترها در برابر صنعت بزرگ) یا اینکه علت های سیاسی و فرهنگی و گروه بندی های غیر طبقاتی نقش عمده تری داشتند (ظلم سیاسی، مدنی و حقوقی، ارباب پلیس و ساواک، بی هویتی و بیگانگی جوانان شهری، دانش آموزان و دانش جویان و سایر روشنفکران، زنان شهری، حلبی آباد نشینان بی مسکن، سرکوب فرهنگی اقلیت های ملی)؟ کدام یک از این گروه ها فعال تر و مصمم تر عمل کردند، کدام گروه ها دیرتر و به آرامی به جنبش پیوستند و کدام ها عمدتاً از صحنه انقلاب برکنار باقی ماندند؟

تبرکات اهل بیت علیهم السلام در سوره سجد

تبرکات اهل بیت علیهم السلام در سوره سجد

دست گرفتن قدرت می داشتند؟ آیا در آن صورت ارزیابی مشی چریکی شکل دیگری به خود نمی گرفت؟ چرا به فاصله کوتاهی پس از استقرار جمهوری اسلامی، اکثریت جنبش فدائی تسلیم تفکر حزب توده شد؟

پس از قیام بهمن سازمان های چپ یک اصل را مسلم فرض می کردند: برای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک سقوط سلطنت به تنهایی کافی نیست، بلکه باید «امپریالیزم» را هم از ایران بیرون کرد. پس می بایست نشان کرد کدام نیروها پس از سقوط سلطنت، انقلاب را تمام شده دانسته و مردم را به خانه هایشان عودت خواهند داد و کدام نیروها «تا قطع کامل نفوذ امپریالیزم» به مبارزه ادامه می دهند. «قطع کامل نفوذ امپریالیزم» در چشم انداز چپ ایران به چه معنی بود؟ سلب مالکیت از سرمایه داران «وابسته»، اخراج عمال و مستشاران آمریکایی، خروج از پیمان نظامی «سنتو»، تصفیه کامل ارتش شاهنشاهی و در هم شکستن بوروکراسی «فاسد» دولتی و مجازات سرکردگان آن ها، دولتی کردن مالکیت شرکت های بزرگ، بانک ها و سایر بنگاه های سرمایه داری، حل مسئله ارضی، و بالاخره تشکیل دولتی به نام «جمهوری دموکراتیک خلق (یاتوده ای)». ویشنام و کوبا هم چنان الگوهای اصلی و راهنمای برنامه و عمل سازمان های انقلابی چپ ایران بود. این سازمان ها که خود را نمایند، سخن گو، و «پیشاهنگ» طبقه کارگر ایران می دانستند، اما هنوز پیوندی جدی با این طبقه ایجاد نکرده بودند، معتقد بودند تنها با رهبری نمایندگان «پرولتاریا»، یعنی خودشان، انقلاب به پیروزی می رسد. بنابراین بخش عمده ای از مباحث بر سر این نکته بود که انقلاب چه می باید باشد و نه آنکه چه هست: انقلاب دموکراتیک «توده ای» یا «دموکراتیک نوین» و به رهبری «پرولتاریا». به تقلید از شعار بلشویک ها در انقلاب روسیه، بخشی از جنبش چپ ایران هم شعار «پیش به سوی دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را می داد. غالب تحلیل ها و دیدگاه های چپ متأثر از مارکسیزم عامیانه و به شدت مخدوش و ذهنی گرا بود. علاوه بر آن، همین تحلیل ها نیز به شکل فورمول های کتابی عرضه می شد که از روخوانی آثار کلاسیک مارکسیزم - لنینیسم استخراج شده بود، آن هم با زبانی که به جز برای قشر محدودی از دانش جویان چپ، ظرفیت روشن گری و تبلیغ وسیع

مردمی نداشت. بر سر ماهیت رژیم اسلامی و وظایف انقلابی، در درون هر کدام از سازمان‌های انقلابی چپ طیفی از دیدگاه‌های متفاوت وجود داشت و مدام صحبت از «مبارزه ایدئولوژیک» (علنی یا غیرعلنی) در داخل این سازمان‌ها به میان می‌آمد. عده‌ای آیت الله خمینی را نمایندۀ «خرده بورژوازی مرفه» می‌دانستند، عده‌ای نمایندۀ «خرده بورژوازی سنتی عقب مانده»، عده‌ای نمایندۀ «بورژوازی تجاری بازار» یا نمایندۀ «عناصر بی طبقه حاشیه نشین و لومپن پرولتاریا» و یا سرکرده‌ی یک «کاست حکومتی» متشکل از روحانیت طرفدار ولایت فقیه، یا فقط یک «مصلح اجتماعی» که آلت دست «بورژوازی وابسته» شده است. گروهی معتقد بودند از آنجا که «ماشین دولتی سرمایه داری وابسته» دست نخورده مانده، پس دولت و حاکمیت اسلامی عوامل امپریالیزم هستند و باید هرچه زودتر سرنگون شوند. عده‌ای دیگر بحث می‌کردند که نهادهای انقلابی مسلح و شوراهای که «از پایین» و در جریان انقلاب شکل گرفته بودند ارگان‌های اصلی حکومتی اند و نه ارتش و پلیس و دستگاه اداری سابق، پس قدرت در دست «خرده بورژوازی رادیکال» است که زیر رهبری خمینی با امپریالیزم در حال مبارزه است. این عده می‌گفتند چون هنوز در ایران زمان ایجاد «دیکتاتوری پرولتاریا» فرا نرسیده است، پس نیروهای بینابینی دیگر هم می‌توانند انقلابی باشند؛ در این مرحله خرده بورژوازی «متحد طبیبی» کارگران است (پس می‌شد به طور مشروط از جناح «خدمت‌امپریالیست» روحانیت در برابر «لیبرال‌ها» دفاع کرد). اما بلافاصله تأکید می‌شد اتحاد کارگران و خرده بورژوازی «موقتی و مشروط» است، «پرولتاریا» باید به زودی بر «تزلزل و ناستواری خرده بورژوازی» غلبه کند و انقلاب را به پیروزی برساند. چنین استدلال می‌شد که چون خرده بورژوازی برنامه‌ی مستقل اجتماعی و اقتصادی خود را ندارد یا زیر رهبری پرولتاریا قرار می‌گیرد یا زیر رهبری «بورژوازی وابسته» و راه سومی در کار نیست. شق اول که منتفی است. پس حکومت چه بخواهد چه نخواهد به دامن امپریالیزم بر می‌گردد و باید از هم اکنون به تدارک قیام بعدی نشست.

در این میانه، «حزب توده» ریش سفیدانه به چپ انقلابی توصیه می‌کرد که انقلاب را از «حرکت آخر» آن شروع نکنند: صف کوچک

روشنفکری - کارگری خودشان یک طرف و تمامی «توده ارتجاعی» در طرف دیگر. توده ای ها می گفتند بیاییم و حساب گرانه توازن قوا را بسنجیم و «از درون» مبارزه کنیم. با بیشترین متحدان آغاز کنیم و دشمنان را یک به یک از میدان بدر کنیم؛ پس، اول همه در جبهه همه خلقی علیه آمریکا و «لیبرال» ها مبارزه کنیم، لیبرال هایی که به جای ادامه مبارزه ضد آمریکایی، «دموکراسی» را علم کرده اند. مگر نه اینکه هم اکنون «خط امامی» ها به سختی با لیبرال ها و آمریکایی ها در افتاده اند؟ مگر نه اینکه توده ها از این اقدامات پشتیبانی می کنند؟ مگر این اقدامات رهوس برنامه «حداقل» خودتان نیست؟ پس سلاح ها را زمین بگذارید، مشروعیت جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسید، رهبری آن را بپذیرید، با آن در هر زمینه ای همکاری کنید («اتحاد و انتقاد»)، تا به تدریج، در شطرنج سیاست و مبارزه «از بالا»، وقتی جا پای خود را محکم کردیم، نوبت قدرت ما هم خواهد رسید. فقط صبر داشته باشید... اما وقتی که حقیقتا توازن قوا چنین بی رحمانه علیه نیروهای مترقی بود؛ در یک سو حاکمیتی ارتجاعی و پروجبه که اکثر مردم معترض را پشتوانه داشت و، در سوی دیگر، اقلیتی روشن فکر و چپی و ملی گرای خواهان دموکراسی، چه می بایست کرد؟ انقلابی دیگر؟ «تعمیق مبارزه طبقاتی»؟ با کدام نیرو، با کدام امکانات؟ با رفرم و مبارزه قانونی؟ آیا جمهوری اسلامی مهلت مبارزه قانونی به کسی می داد؟

از درون تحلیل های گوناگون چپ چهار نظریه در باره ماهیت رژیم اسلامی از همه رایج تر بود: ۱) پس از قیام بهمن هیچ چیز عوض نشده، ساختارهای سرمایه داری وابسته به امپریالیزم دست نخورده باقی مانده و اقدامات ضد آمریکایی رژیم فقط «خیمه شب بازی» عوام فریبانه است (چریک های فدایی خلق؛ طرفداران اشرف دهقان)؛ ۲) دولت جمهوری اسلامی «ملی و ترقی خواه» است زیرا از درون یک انقلاب بزرگ ضد امپریالیستی بیرون آمده، دارای مشروعیت است و با امپریالیزم در تضاد قرار دارد - حتی، در رهبری آن جناحی دموکرات انقلابی وجود دارد که می تواند به راه «غیر سرمایه داری» برود؛ - پس از ضربه های مرگ بار سال ۱۳۴۰، طرفداران این نظریه «تثوری استحاله» را ارائه دادند؛ رژیم اسلامی در ابتدا مترقی و ضد امپریالیست بود ولی به تدریج دچار استحاله راست گرایانه شد و

جناح «واقع بین» آن یعنی خمینی و «خط امام» تسلیم امپریالیزم شدند (حزب توده، «اکثریت» فدائیان خلق، «کشتگری ها»؛ ۳) جمهوری اسلامی یک «ارگان سازش» است: خرده بورژوازی ضد امپریالیست در اتحادش با بورژوازی لیبرال به سازش کشیده شده و به زیر قیادت آن در آمده و اکنون در این ارگان سازش، دست بالا را نه خمینی، بلکه عناصر بورژوازی طرفدار سرمایه داری وابسته و حامی منافع امپریالیزم گرفته اند (سازمان چریک های فدایی خلق «اقلیت»؛ ۴) رژیم جمهوری اسلامی رژیمی «بناپارتنیستی» است که روحانیت طرفدار ولایت فقیه به رهبری خمینی، به مثابه یک کاست حکومتی، میان طبقات و اقشار مانور می دهد بدون آنکه «نماینده» هیچ کدام باشد، و تنها به حفظ قدرت خود می اندیشد. برای حفظ این قدرت مجبور است نظام سرمایه داری را هم بازتولید کند. این رژیم از همان لحظه به قدرت رسیدن سرکوب گر و شبه فاشیستی بوده است («راه کارگر»).

اکثر سازمان های چپ ایران در توضیح اینکه چه گونه از درون یک جنبش بسیار بزرگ انقلابی یک رهبری ارتجاعی بیرون آمد، آن هم یک رهبری که مورد قبول و حمایت قلبی مردم و برخوردار از مشروعیت نزد آن ها بود، هیچ گاه به این نتیجه نرسیدند که خصلت ارتجاعی در درون خود جنبش توده ای وجود داشت. الزاما این واقعیت را با عنوان کردن «توهم توده ها» یا «گیج سری و اوهام» مردم انقلابی در برابر روحانیت توضیح داده اند.

بسیاری از مبارزان چپ و روشنفکران مترقی و دموکرات هنوز ادعا می کنند که سرکوب آن ها تنها به دست پاسداران مسلح و لومپن های حزب الهی صورت گرفت و سایر مردم محروم، به ویژه کارگران صنایع، مدافع دیدگاه ها و برنامه های دموکراتیک و غیردینی ایشان بودند. این نیز توهمی خلقی گرا (پوپولیستی) بیش نیست. به خاطر خصلت فره مندی رهبری جنبش توده ای، که از حمایت معنوی، ایمانی و حتی خرافی مردم برخوردار بود، این رهبری توانست در جریان انقلاب و در فردای قیام بهمن به طور سیستماتیک سازمان های دموکراتیک صنفی و سیاسی، نهضت های زنان، دانشجویان و روشنفکران و اقلیت های قومی و دینی را نابود کند. این کار با سهولت انجام نشد، اما متأسفانه حمایت بخش بزرگی از مردم یا دست

کم پذیرش بی طرفانه اکثریت آن ها را پشتوانه خود داشت. (می توان به عنوان جنبه ای از این فرهنگ سیاسی در روان جمعی مردم، به واقعیت به بند کشیدن زنان در حجاب اسلامی - کنترل بدن زنان - و سکوت گاه توام با رضایت غالب مردان اشاره کرد.) تراژدی ما به عنوان نیروهای چپ ایران در حقیقت تا حدودی تراژدی بی ارتباطی روشنفکران تجددخواه با جامعه سنتی بود. سازمان های ما نخست تاکتیک های مبارزه را به نحوی گزیدند که از حرکت آرام صنفی - دموکراتیک توده های شهری پیش از اوج گیری انقلاب جدایشان می کرد، سپس زبان انتزاعی تبلیغ و ترویج شان را از کتاب ها و جزوه ها گرفتند که در آگاهی مردم انعکاسی نداشت (مثل «پیش به سوی دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان»)، فرهنگ مردم را نادیده گرفتند و به جایش فرهنگ نامه جزوات را آیه وار موعظه کردند و «بیگانه» باقی ماندند.

نیروهای سازمان یافته چپ ایران هیچ گاه به انقلاب به عنوان یک جنبش فرهنگی - سیاسی ننگریسته بودند، بلکه همیشه به نحوی ابزار آن را در مقطع وضعیت انقلابی، یعنی لحظه تسخیر قدرت سیاسی مورد توجه قرار داده بودند، و همه استراتژی و تاکتیک خود را برای چنین لحظه ای، و یا احیاناً جنگ درازمدت توده ای با نیروهای سلطنتی، تدارک دیده بودند. هر چند خود انقلاب حادثه ای مقطعی، معطوف به قیام خیابانی و کسب قهرآمیز قدرت سیاسی است، اما روند کسب سرکردگی آن به قابلیت های سیاسی و فرهنگی یک نیرو در سال های پیش از انقلاب بستگی دارد. آنچه باعث شد فقها و قشر روحانی بتوانند در انقلاب ایران سرکردگی خود را تثبیت کنند نه نیروی نظامی آن ها و نه چالاکي تاکتیکی شان در روز قیام، بلکه در وهله نخست شبکه سنتی دستگاه های فرهنگی آن ها و زبان سیاسی برآمده از فولکور دینی و نیز وجود رهبری فره مند (Charismatic) خمینی بود.

سازمان های ملی غیردینی و دموکراتیک که سنت جنبش مصدقی را پشت سر داشتند نیز به دلایل مختلف، از جمله رفورمیزم در دوران انقلابی، توهم نسبت به دین اسلام و روحانیان، جاه طلبی مشارکت در قدرت (شاه و خمینی)، نداشتن رهبرانی با نفوذ اجتماعی و فقدان

جاذبه فرهنگی برای اقشار محروم، پابرهنگان و فقرای شهری، نتوانستند نقش مهمی بازی کنند. نیروهای چپ ایران که به طور غریزی نسبت به انحصارگری مذهبی و شعارها و اعمال ضدکمونیستی حکومت اسلامی واکنش نشان می دادند، علاوه بر عامل کمبود کادرهای با تجربه سیاسی، به دلیل چند عامل ایدئولوژیک عمده خلصلت فاشیستی جنبش اسلامی را در نیافتند: نخست، وجود «خلق گرایی» در ایدئولوژی چپ که هر حرکت توده ای ضدشاهی را بی توجه به سمت و سو و سرکردگی آن گرامی می داشت؛ دوم، مارکسیزمی عامیانه که طبق آن هر نیروی ضدامپریالیست را به نحوی مترقی و متحد چپ به شمار می آورد؛ و سرانجام، شاید مهم تر از هر چیز، حساسیت کم در برابر نقض دموکراسی به خاطر سنت استالینی چپ ایران. به خاطر همین عوامل، فاشیزم محلی ضدامپریالیستی - که پیش از این در قالب پول پوتیزم، بعثیزم عربی، جنبش امل و فدائیان اسلام و... خود را نشان داده بود - هنوز پدیده شناخته شده ای نبود. تنها تعداد انگشت شماری از روشنفکران چپ در نشریاتی نظیر «رهایی»، «اتحاد چپ» و «سلسله بحث های راه کارگر» اهمیت این پدیده را دریافته بودند.

اما اگر همه نیروهای سازمان یافته چپ از همان ابتدا نیز پنداشت روشن و واقع بینانه ای از انقلاب اسلامی، رهبری و دولت آن می داشتند، راه مبارزه چه می توانست باشد؟ به دست گرفتن سلاح و مبارزه از طریق هسته های مسلح و خانه های تیمی؟ پناه بردن به میان اقلیت های ملی در کردستان، ترکمن صحرا، بلوچستان و آغاز جنگی درازمدت و فرسایشی؟ توطئه های نظامی و کودتاگری؟ یا با توجه به توازن منفی قوا، تلاش برای تشکیل ائتلاف بزرگی از همه نیروهای ضد حکومت اسلامی با برنامه عمل دموکراتیک و ملی برای دفاع از آزادی های سیاسی و حقوق مدنی، افشاگری آرام سیاسی، مبارزه قانونی و رفورمیزم؟ می توان گفت همه این راه ها آزمون شد و، چه تلخ، به شکست انجامید.

شکست انقلاب دموکراتیک در ایران بسیاری از فعالان و روشنفکران چپ، از جمله ما را در «کنکاش»، به این نتیجه رساند که یک انقلاب اجتماعی باید یک جنبش فرهنگی - سیاسی وسیع را پشتوانه خود داشته باشد، و گرنه در مبارزه احزاب و سازمان ها برای

کسب قدرت، تمایلات دیکتاتوری و ضد دموکراتیک حتی چپ انقلابی را هم دربرخواهد گرفت. فرهنگ در این تعبیر نه تنها به خصلت های امروزین سنت به عنوان زیرساخت رفتار اجتماعی مردم اشاره می کند، بلکه سایر جنبه های زندگی هر روزه گروه های اجتماعی، اخلاقیات جمعی، آداب کسب و کار، چگونگی ترتیبات فضای زیستی و سکونت آن ها، تلقی گروه های اجتماعی از «زندگی خوب»، «سعادت» یا «عدالت»، نحوه انتقال اطلاعات در افواه و افکار عمومی، فولکلور یا هنرهای مردم پسند جدید، محتوای رسانه های گروهی، فهم روابط قدرت، مشاورت و مشارکت در سطوح محلی زندگی روزمره و تضادهای ناشی از برخورد سنت ها با مدنیت و مدرنیت غربی را شامل می شود.

بخشی از نیروهای چپ و انقلابی که بر سر نکات بالا با ما توافق ندارند، معتقداند در کشورهای توسعه نیافته، با خیل جمعیت خرده بورژوازی و حکومت های شبه - فاشیستی، نیروهای مترقی هیچ گاه فرصت فعالیت سیاسی و فرهنگی و کسب مشروعیت در میان مردم، آن طور که در دموکراسی های غربی امکان پذیر است، را نخواهند داشت؛ و بنابراین، استراتژی چپ انقلابی نمی تواند متأثر از کسانی نظیر آنتونیو گرامشی باشد که نقش ویژه ای به جامعه مدنی، کارکنان فرهنگی و روشنفکران می سپارد، بلکه برعکس در شرایط اختناق، همانند لنین، باید بر نقش حزب پیشاهنگ و منضبط و اقلیتی رزمنده و مخفی کار تأکید کرد؛ مشروعیت و سرکردگی فرهنگی تنها پس از انقلاب امکان پذیر است.

تأکید بر جنبش فرهنگی در تئوری و استراتژی چپ، به زعم ما، الزاما به معنی نفی تعیین های اقتصادی و مبارزات طبقاتی، حزبی و تشکیلاتی نیست. همین طور بر این نکته آگاهی داریم آنگاه که دستگاه های اختناق و سرکوب به شیوه اصلی حکومت بدل می گردند دیگر استراتژی های «لیگالیستی» (در چهارچوب قانون) بی اثر می شوند.

هدف تأکید بر جنبش فرهنگی معطوف به دخالت در دو سطح از فعالیت سیاسی است: در سطح اخص غنی کردن فرهنگ سیاسی و تئوریک روشنفکران چپ (ایجاد قشر «اینتملی جنسیا»ی چپ)، و در سطح وسیع تر تحول و دمکراتیزه کردن فرهنگ سیاسی عامه مردم که روشنفکران و سازمان های دموکراتیک واسطه تماس با آن هابند. اگر

چنین کوششی به ثمر بنشیند، در آینده از خطر نخبه پروری و جانشین گرایی استالینی، و یا برعکس از خطر پوپولیزم کور جنبشی که رهبران دموکرات را در می نوردد و «دماغوگی» ها و شیادان را بر سر کار می آورد، کاسته خواهد شد. ما در یکی از شماره های آینده «کنکاش» که ویژه «دموکراسی، عدالت و سوسیالیزم» است به این مباحث بیشتر خواهیم پرداخت.

.

بخش مقالات این شماره به جامعه شناسی انقلاب بهمن ۵۷ ایران اختصاص دارد. در مقاله «اندیشه هائی پیرامون انقلاب ایران»، م. تیوا به بررسی تئوریک ویژگی های انقلاب ایران می پردازد، ویژگی هائی که این انقلاب را از سایر انقلاب های عصر جدید متمایز می کند و طبعاً مطالعه این ویژگی ها بر تئوری های انقلاب و روش شناسی آن ها تأثیر خواهد گذاشت. این مقاله، که تأکیدش بر روند انکشاف انقلاب است، به ویژگی هائی نظیر «سنت گرائی انقلابی»، اسلامی بودن انقلاب (ایدئولوژی، سازماندهی، رهبری و ساختارهای پدید آمده) و فرهنگ سیاسی انقلاب (شعارها، رفتار جمعی، زبان، نمادها و مراسم) می پردازد.

علی آشتیانی در مقاله «احیاء فکر دینی و سرکردگی اسلام سیاسی در انقلاب ایران» مروری تاریخی دارد بر نخستین اقدامات ایدئولوگ های جدید اسلامی برای تدوین برنامه و سازماندهی یک حکومت نوین اسلامی. آشتیانی نشان می دهد که آنچه به نام «بنیادگرائی اسلامی» شناخته شده، نه یک کوشش صرف برای بازگشت بی قید و شرط به جامعه صدر اسلام، بلکه برعکس نوعی اصلاح طلبی یا تجدید دینی بود که می خواست واقعیت های سیاسی و اجتماعی جامعه معاصر را هم در خود ادغام کند و در این راه حتی از روش شناسی و تئوری های علوم اجتماعی جدید نیز بهره بگیرد. در اثبات این نظر دو مورد مهم از تلاش های اصلاح طلبان دینی در دهه ۱۳۴۰، که بعد ها همه پست های رهبری حکومت اسلامی را اشغال کردند، مورد بررسی قرار می گیرد.

مهرداد آرمان در مقاله «نقش جوانان در انقلاب ایران» پس از طرح تئوریک مسئله جوانان و ظرفیت های شورشی آن ها به مورد

خاص ایران پرداخته، با نشان دادن تأثیر عوامل جمعیت شناسانه، رشد شهرنشینی، افزایش تعداد محصلان و دانشجویان، دیپلمه های بیکار، فقر و محرومیت های اجتماعی جوانان شهری و... نقش این گروه های جوان را در تحرک بخشیدن به جنبش انقلابی سال ۱۳۵۷ بررسی می کند. ضمیمه ای در انتهای این مقاله مشکلات جوانان را از انقلاب به این سو بررسی می کند.

در بخش گزارش و مصاحبه، گفتگوی بسیار جالبی داریم با «صادق جلال العظم» یکی از روشنفکران برجسته جهان عرب که از پیشروان نقد تفکر دینی در سال های ۴۰ میلادی بوده است. العظم در این مصاحبه دشواری های ریشه گیری مجدد در جوامع اسلامی، شیوه های گوناگون روشنفکران متجدد در نقد نهادهای دینی، مسائل مربوط به ناسیونالیسم جهان سومی، مارکسیسم، امپریالیسم و گرایش بازگشت به هویت اسلامی در میان روشنفکران عرب، واکنش آن ها در قبال انقلاب ایران، جوانب مسأله سلیمان رشدی و بسیاری مطالب دیگر را مورد بحث قرار می دهد.

در همین بخش مصاحبه ای داریم با سه زندانی سیاسی سابق که در دوره های مختلفی از رژیم های شاه و خمینی محکومیت شان را گذرانده اند. آن ها با مقایسه تجارب خودشان نکات قابل توجهی در باره شرایط زندان، چگونگی شکنجه ها و نحوه سازمان دهی مقاومت در درون زندان، روابط میان زندانیان با ایدئولوژی ها و روحیات مختلف و مطالب دیگر را مطرح می کنند.

در بخش فرهنگ و هنر این شماره حمید نفیسی به بررسی جنبه هایی از فرهنگ ایرانیان تبعیدی، به ویژه در جنوب ایالت کالیفرنیا که بیشترین تعداد ایرانیان مقیم خارج را در خود جا داده، می پردازد. او با استفاده از تئوری های مردم شناسی نشان می دهد که چگونه در ابتدای تبعید انزوا، غم غربت و چشم انداز بازگشت به ایران بر پیام ها و تصاویر رسانه ها غالب بود تا به تدریج، در اثر مرور زمان، امرار معاش و ادغام فرهنگی، مفاهیم ایرانی بودن، هویت ملی و سنت ها معانی دیگری به خود گرفت. برنامه های تلویزیونی ایرانیان به عنوان عامل عمده شکل دهنده وفاق جمعی و اشتراک هویت ایرانیان، مرکز توجه این بررسی است.

در مقاله «انقلاب بدون اجازه»، علی زنجانی با زبان استعاره و تصویر، با لحنی گاه یأس آمیز و گاه طنزگونه، به ابهام رابطه میان

آرمان گرایی و آرمان سازی روشنفکران انقلابی از یک سو، و جنبش انقلابی مردم از سوی دیگر می پردازد. در این قطعه، که همچون گفتگوی یک روشنفکر با خویشتن است، شرایط رکود اجتماعی ای به یاد آورده می شود که در آن یافتن آرمان و ایدئولوژی و اقدام جسورانه در شکستن سکوت و راه گشائی، همچون یک ضرورت روحی، اخلاقی و سیاسی جلوه می کند؛ اما آنگاه که از جایی دیگر و در زمانی دیگر، از اعماق جامعه، موجی خروشان در می رسد و «بی اجازه» ی آرمان گرایان انقلاب می کند، چه گونه باید به قضاوت نشست؟

از نیکزاد نجومی گزیده کوچکی از طرح هایش را به مناسبت دهه انقلاب داریم.

سرانجام در چهار مقاله ی کوتاه از خلال بررسی «ماجرای سلمان رشدی»، موضوع برخورد دین اسلام با تجددخواهی، آزادی بیان و دموکراسی، مورد بحث طارق علی، ع.ک. دستان، دایانا جانسون و آنتوانت برتون قرار می گیرد. در شماره آینده کنکاش رمان «آیات شیطانی» مورد بررسی مفصل قرار خواهد گرفت.

هیئت تحریریه



www.iran-archive.com



نیرادگی
۹۸۵

اندیشه‌هایی پیرامون انقلاب ایران

م. تیوا

دوست من، تئوری‌ها همه خاکستری اند.
تنها درخت پر بار زندگی سر سبز است.
گونه (۱)

... و چه سالیان درازی است
... که در شرق ...
آزادی و اسارت
پنهان و آشکار
پیکار می‌کنند.
پس دل نیرومند داریم، دو دل نشویم.
«گونه ... آفاق، هر چند افسرده است، لیک سرخ
است.» بی‌گمان پراکنده ایم، دریغ! لیک پیوندخواهیم
خورد، شادا پیکارگران به هرگون سرانجام دستهای هم را
خواهند فشرد. و یکباردیگر «تیر» بر سینه «مرداد»
خواهد نشست.

مصطفی شاعیان (۲)

انقلاب‌ها از نادرترین رویدادهای اجتماعی تاریخ هر ملتی
هستند. از انقلاب بهمن ماه اکنون ده سال گذشته است. در این سال‌ها
حوادث بسیاری به وقوع پیوست. امیدهای بسیاری شکوفا شدند و
پژمردند؛ اندیشه‌های فراوانی جوانه زدند و در باد سپری گشتند. دهه‌ای

که گذشت را می توان به اختصار یک «دوران انقلابی» نامید. دورانی که در آن سرعت تحولات بارها نظریه پردازان را غافلگیر می کرد و مجادلات شعارگونه، مکانی برای تجزیه و تحلیل منطقی به جا نمی گذاشت. و حالا در این هنگامه، با پایان گرفتن جنگ، با درگذشت «رهبر انقلاب» و مهم تر از همه با گذشت زمان می رویم تا رفته رفته برخورد و آنچه به وقوع پیوست نگاهی دوباره بیندازیم تا شاید قادر شویم دلایل، معانی و اهمیت آن تحولات را از زیر ابر ایدئولوژی و ابهام و ابهام مجادلات آنچنانی رها سازیم.

اما نیک آگاهیم یک دهه هنوز زمانی کافی برای بررسی نقادانه و ژرف رخدادی بزرگ همچون یک انقلاب نیست. نگاهی به بحث های مطرح شده در دویستمین سالگرد انقلاب کبیر فرانسه نشان می دهد که حتی با گذشت دو سده هنوز توافق چندانی در میان اندیشمندان در باره دلایل، حقایق و اهمیت این واقعه موجود نیست. انقلاب روسیه نیز از وضعیتی مشابه برخوردار است! بعد از گذشت بیش از هفتاد سال، تاریخ این انقلاب نیز بار دیگر در حال تدوین است. پس منطقی و منصفانه نیست تا از خود و دیگران انتظار داشته باشیم تنها پس از گذشت ده سال از انقلاب ایران بتوان تمامی پیچیدگی ها و زیر و بم های این واقعه را تحلیل و ارزیابی موشکافانه کرد. آنهم انقلابی که هنوز پویش آن کاملاً پایان نیافته و فصل آخر کتاب اش نانوشته مانده است. اما می توان بر خود و دیگران نهیب زد که دوران تخیل دیگر سپری شده و عصر تفحص فرا رسیده است.

پذیرش این مهم عزیمت جستار حاضر را تشکیل می دهد. نگارنده بر این باور است که انقلاب ایران اگر چه پدیده ای است همزمان با ما (و لذا مشکل برای درک و تحلیل)، اما در عرض همین ده سال ویژگی هائی را از خود بروز داده که آن را از الگوی دیگر انقلاب ها متمایز می کند و از لحاظ تشویریک آن را به یکی از جالب ترین انقلاب های عصر مدرن تبدیل می نماید. به عبارت دیگر، انقلاب ایران از بسیاری جهات نه یک «تکرار» بلکه «آغازی جدید» بوده است. ارزیابی این ویژگی ها که می تواند به تجدیدنظر در شناخت و روش شناسی ما از الگوهای غالب انقلاب ها منجر گردد خود نیازمند سه پیش شرط است. اول آنکه به انقلاب به مثابه «مسئله ای غامض» بنگریم، دوم آنکه از استبداد مفاهیم و قالب های ایدئولوژیک اجتناب ورزیم، و سوم آنکه گستاخی پرمش و شهادت تحقیق را پیشه گیریم. مقاله حاضر تلاشی است در این راستا، در وانفسای دهه ای مملو از

ماجرای تشری و شکست.

«انقلاب» را در عام‌ترین شکل آن می‌توان جایگزینی یک نظام با نظامی دیگر خواند. این تعریف در ظاهر صحیح، ولی بسیار کلی و پر ابهام است، چرا که می‌توان پرسید منظور از «نظام» چیست؟ آیا نظام اشاره به نظم سیاسی دارد یا ساختار اجتماعی یک جامعه؟ و یا آنکه پرسید نقش زمان در این فرآیند جایگزینی چیست؟ برای مثال، آیا باید یک فرآیند جایگزینی را که سالها، دهه‌ها و یا حتی قرن‌ها به طول انجامد یک انقلاب خواند یا یک تحول تدریجی؟

در این جا برای مشخص‌تر کردن مباحث از تعاریف زیر استفاده خواهیم کرد. مراد از «انقلاب اجتماعی» یک دگرگونی سریع، رادیکال و بنیادی دولت و ساختار طبقاتی یک جامعه است که از طریق یک خیزش طبقاتی از پائین صورت پذیرد. آنچه انقلاب اجتماعی را از سایر نبردها و دگرگونی‌ها متمایز می‌سازد منطبق شدن دو هم‌رخداد (Coincidence) می‌باشد. هم‌رخداد اول انطباق تغییر ساختاری یک جامعه با دگرگونی طبقاتی آن بوده و هم‌رخداد دوم انطباق دگرگونی سیاسی با دگرگونی اجتماعی آن جامعه می‌باشد. از سوی دیگر، «انقلاب سیاسی» بر فرآیند سرنوشتی یک نظام سیاسی و جایگزینی آن با یک نظام سیاسی دیگر که از طریق سطح بالایی از بسیج توده‌ای تحقق پذیرد دلالت می‌کند. در یک انقلاب سیاسی تنها ساختار دولت و نه بنیان اجتماع دستخوش دگرگونی می‌گردد و البته این دگرگونی الزاما از طریق یک مبارزه طبقاتی تحقق نمی‌پذیرد. در این میان «شورش» به جنبش‌هایی اطلاق می‌شود که می‌توانند از خیزش طبقات پائین نشأت گیرند ولی به یک تغییر ساختاری منتهی نمی‌شوند. (۳) «قیام» را می‌توان شکل وسیع‌تر یک شورش عمدتاً مسلحانه خواند.

جنبش چپ ایران در خصلت‌گذاری ماهیت تحولات بهمن ۱۳۵۷ دچار مشکلات تشریک‌فراوانی بوده است. بسیاری از نیروها از اطلاق واژه «انقلاب» به آن اجتناب ورزیده و آن را تنها یک «قیام» بر می‌شمارند. اینان عقیده دارند آنچه ده سال پیش در ایران تحقق پذیرفت قیامی بود برخاسته از تضادهای طبقاتی و استبداد سیاسی رژیم شاه. تا اینجای واقع را جنبش چپ مثبت ارزیابی نموده و لذا از آن با عنوان «قیام شکوهمند بهمن ۱۳۵۷» یاد می‌کند. اما اینان به پیروی از همان تعاریف کلاسیک مارکسیستی که انقلاب را جایگزینی صرف یک شیوه تولیدی با شیوه

تولیدی دیگری می دانند فوراً بیان می کنند که: «ولی انقلابی متحقق نگشت و اگر هم انقلابی در راه بود خود در نیمه راه شکست خورد.» برای مثال نشریه «راه کارگر» ارگان سازمان راه کارگر در جمع بندی خود از انقلاب می نویسد: «درست با پیروزی قیام مردم و همزمان با آن انقلاب ایران شکست خورد». (۴)

براین دیدگاه صرفاً طبقاتی از انقلاب می توان چندین خرده تئوریک گرفت. نخست آنکه اینان «آنچه واقع شد» را با معیار «آنچه باید تحقق می یافت» مورد مذاقه قرار می دهند، و حتی آنگاه که توجه خود را به «آنچه واقع شد» معطوف می دارند دوباره به بیراهه می روند، باید از حامیان این نظریه پرسید چرا قیام؟ مگر ماحصل «واقعۀ بهمن ماه» به روی کار آمدن یک ایدئولوژی جدید، نهادها و بنیادهای اجتماعی نوظهور، یک فرهنگ و یک نظم گفتاری نوین سیاسی، یک رهبری جدید، نظام حقوقی و قانون اساسی نوین و بالاخره برپائی یک ساختار دولتی تازه نبود؟ وانگهی مگر آن «واقعۀ» در جهان سوم، پس از انقلاب چین از لحاظ بسیج همگانی توده ای ترین نمونه تحرک اجتماعی نبوده است؟ کدام جنبش اجتماعی دیگری را می توان سراغ گرفت که فراگیر تر از جنبش سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ ملت ایران باشد؟ مگر نه آنکه این «واقعۀ» بیش از هر رخداد دیگری در تاریخ معاصر ایران جامعه و شهروندان ایرانی را سیاسی و یا شاید هم سیاست زده نمود؟ باری هم از این رو است که ما از «انقلاب» و نه «قیام» بهمن نام می بریم. در نزد ما انقلاب چیزی جدا از سلسله خلصلت های یاد شده در بالا نمی باشد. ویژگی هائی که در زیر از انقلاب ایران یاد می شوند دعوتی است به این بحث تئوریک در میدان برخورد اندیشه ها.

ویژگی اول : اولین انقلاب توده ای سنت گرا در عصر مدرن

انقلاب ها را سازندگان تاریخ خوانده اند و تاریخ را شرط لازم انقلاب ها شمرده اند. متقدم یا متاخر دانستن هر یک از دو مجهول این معادله سبب بحث های بی پایانی در میان تاریخ نگاران و اندیشمندان سیاست و اقتصاد شده است. پیروان اندیشۀ نخست با رجوع به مثالهای انقلاب صنعتی، انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب چین و دیگر انقلاب های کوچک و بزرگ از رسالت دوران ساز انقلاب ها یاد می کنند و حامیان آن اندیشۀ دیگر بر شرایط لازم و کافی، موقعیت عینی و ذهنی، نقش خاص طبقات و گروههای اجتماعی تأکید می ورزند. تنها ترتیب

زمانی انقلاب نیست که مورد مشاجره می‌باشد. مبحث ماهیت هر انقلاب نیز خود متاع پرفروش دیگری است در بازار اندیشه. محافظه‌اندیشان، در گذشته و حال، انقلاب را «دیوانگی دستجمعی» و انقلابیون را افرادی «غیرعقلانی» خطاب کرده‌اند. (۵) بعضی از نظریه پردازان روانشناسی اجتماعی دلایل انقلاب را انگیزه‌های روانی توده‌ها برای درگیر شدن در خشونت سیاسی و یا پیوستن به جنبش‌های «اپوزیسیون» قلمداد نموده‌اند. اینان با مطرح کردن تئوری‌های محرومیت نسبی (Relative Deprivation) و انتظارات فزاینده (Rising Expectations) بیان می‌دارند که هر آنگاه ناراحتی‌های مردمان انباشته گردیده و به خشم مبدل شد دست‌یازی به «خشونت سیاسی» و یا «انقلاب» اجتناب‌ناپذیر و بدیهی خواهد شد. (۶)

مارکسیست‌ها اما، بر خلاف دو گروه نام‌برده، انقلاب را نه امری غیرعقلانی و نه برآیند ناکامی‌های روانی دانسته، بلکه برعکس آن را عملی بخردانه و نتیجه شرایط خاص تاریخی و ساختاری هر جامعه به حساب می‌آورند. مارکس همانگونه که از انقلابی بودن شیوه تولید سرمایه‌داری (برعکس شکل‌های ماقبل آن) سخن می‌راند از انقلاب نیز به عنوان عملی منطقی در راستای منافع طبقه کارگر یاد می‌کرد. نزد مارکسیست‌ها رخداد انقلاب دیگر نه تجلی یک خشونت کور و منزوی که بیان یک بن‌بست تاریخی است. لنین در این باره می‌گفت: «برای آنکه یک انقلاب آغاز شود کافی نیست که طبقات پائین از زندگی کردن به شیوه کهن امتناع ورزند. بلکه همچنین لازم است که طبقات مرفه نیز دیگر قادر نباشند به شیوه کهن حکومت کنند.» در دیدگاه کلاسیک مارکسیسم - لنینیسم انقلاب عمدتاً نتیجه گسست در مناسبات طبقاتی و شیوه تولیدی یک جامعه، گسست میان نیروهای اجتماعی و روابط اجتماعی تولید، است. لذا انقلاب بمثابة یک کنش آگاهانه طبقاتی توسط یک طبقه نوخاسته (بورژوازی در انقلاب بورژوازی و پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی) در نظر گرفته می‌شود. آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیائی، تجدید نظراتی چند را در مبحث جامعه‌شناسی انقلاب لازم می‌دید. با وجود آنکه او بر نقش مهم روابط طبقاتی در هر گونه دگرگونی بنیادی در جامعه صحنه می‌گذاشت، با رجوع به فرایند تحولات اجتماعی در اروپا دریافت که انقلاب آنچنانکه پیش‌بینی شده بود در این جوامع به تحقق نپیوست و یا آنجا که بوقوع پیوست (روسیه) خود «شورش بود علیه کتاب کاپیتال» (۷) گرامشی همچنین از دورانه‌های خاص تاریخی

سخن گفت که در آنها «گذشته در حال احتضار بود و آینده قادر به تولد نبود.» دورانی که در آن آداب و سنن کهن از کنار رفتن امتناع می ورزیدند و کماکان سیطره خود را بر انبوهی از اذهان گسترانیده بودند. گرامشی با عطف توجه به نفوذ کلیسای کاتولیک، اندیشه های دهقانان، تفاوت های جغرافیائی و نقش فرهنگ و زبان و فولکلور غالب در جامعه ایتالیا نشان داد که چگونه کهنه و نو و سنت و تجدد می توانند در هم ادغام شوند.

اخیرا نیز برخی از اندیشمندان جامعه شناسی انقلاب نشان داده اند که لزوماً آنگونه که مارکس و دیگر رهروان عصر روشنگری می اندیشیدند همیشه میان سنت و عقلانیت تضاد وجود ندارد. اینان این ثنویت را، که از مترادف دانستن سنت با نظم و انقلاب با هرج و مرج بر می خیزد، به زیر سوال کشیده و از «رادیکالیزه شدن سنت گرائی» و یا «محافظه کاری انقلاب» سخن می گویند. (۸) برای روشن شدن این بحث ابتدا باید تعریفی از سنت (Tradition) و سنت گرایی (Traditionalism) بدست داد. سنت را بترتیب «ملاط اصلی فرهنگ»، «هر آنچه که از گذشته بدست می رسد» و یا «دنیای پیشینیان» تعریف کرده اند. (۹) «کرگ کلهون» (Graig Calhoun) اما تعریف جدیدی از «سنت» عرضه می کند. او می گوید سنت یک رسانه است که در آن تأثیرات متقابل رخ می دهد. سنت، همانند زبان، با به کار گرفته شدن، از یک فرد به فرد دیگر منتقل می شود و معنای واقعی خود را در موارد خاصی که مورد استفاده قرار می گیرد بدست می آورد. لذا برای کلهون سنت بیش از آنکه در یک گذشته تاریخی ریشه داشته باشد، در کردارهای اجتماعی روزانه مردمان جاری می باشد. به عبارت دیگر، سنت نه بازتابی از گذشته که انعکاسی از زندگی اجتماعی کنونی است. (۱۰) بنابراین اعتبار عقاید و کردارهای سنتی نه تنها از قدرت آنها، بلکه از اتفاق آراء و عمومیت به کار گرفته شدن آنها ناشی می شود. کلهون از این تعریف «سنت» به این نتیجه می رسد که «سنت گرایی» بیش از آنکه یک ایدئولوژی مجرد خواهان گذشته باشد یک شیوه سازماندهی عمل اجتماعی بوده و «مرتجمان رادیکال» نیز در اکثر انقلاب های مدرن حضور داشته اند. (۱۱)

سنت بالذاته باززایی است و هر باززایی تجدید حیات سنت است در زمان حال، و از همین رهگذر است که می بینیم فعل سنت (- انتقال) مستلزم انجام شدن در

زمان حال است، هنری کربن (۱۲)

با توجه به مباحث بالا می‌توان نخستین ویژگی انقلاب ایران را چنین تعریف کرد: انقلاب ایران اولین انقلاب توده‌ای سنت گرا در عصر حاضر است که به پیروزی رسیده است. نگاهی تطبیقی به روند سایر انقلاب‌ها این ویژگی را بیشتر نمایان می‌سازد. انقلاب آمریکا در قرن هجدهم اگر چه با تأثیرپذیری از مدل حقوقی جامعه انگلستان آغاز شد ولی به برپائی چنان جامعه‌ای منتهی نشد. مستقرشدن در قاره جدید با مشکلات فراوانش از خلاقیت رهبران به میزان زیادی می‌کاست. درک محدودیت به کارگیری مدل‌ها و شیوه‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی دنیای کهن سبب شد که ایشان به آفرینندگی در اکثر حوزه‌های زندگی اجتماعی خود دست یازند. اگر انقلاب آمریکا گوشه چشمی به دنیای کهن نشان می‌داد، ولی انقلاب کبیر فرانسه بر آن بود تا یک جدائی کامل با گذشته را متحقق سازد. اینان هیچگونه آرمانشهری را برای خود در زمان گذشته نمی‌یافتند. انقلابیون فرانسه بر آن بودند تا کشوری جدید بر بنیاد طبیعت و منطق و نه سنت و قدرت بنا نهند. انقلاب آنها، به قولی، در یک زمان حال که خصلت اسطوره‌ای پیدا کرده (Mythical Present) حقانیت می‌یافت «لحظه آفرینش یک جماعت جدید، لحظه پاک یک هم‌رایی نوین». (۱۳) با برافتادن مقام پادشاهی، قدرت سیاسی دیگر نه در دست یک طبقه یا فرد، که منسوب به یک «اراده عمومی» شد. شعار «آزادی، برابری و برادری» قلب و ذهن طرفداران برپائی «آرمانشهر فضیلت» را ملامال کرده بود.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه نیز انقلابی گذشته‌نگر نبود. تحقق انقلاب و برپائی اولین حکومت سوسیالیستی در جهان (آنها در کشوری به اهمیت و عظمت روسیه آن زمان) واقعه‌ای برجسته در تاریخ بشریت بود. دل‌های فراوانی از شوق «آغاز پایان یافتن عصر سرمایه‌داری» آکنده شد. انقلاب روسیه امید به «آینده‌ای رهایی بخش» بود که می‌رفت تا متحقق گردد. «دولت نوین شوراها» مجبور بود تا همه چیز را از نو بسازد و بیاموزد. از آموزش و خودگردانی اقتصادی گرفته تا یادگیری الفبای دیپلماسی بین‌المللی. ولی به تحقق پیوستن آرمانشهر بی‌گمان کاستی‌ها و محدودیت‌های آن را نیز برملا می‌کرد. و کاستی‌ها چه زود چیره شدند... انقلاب چین نیز مانند انقلاب

روسیه تحولی عظیم در یکی از پر قدرت ترین تمدن های بشری به بار آورد. این انقلاب نیز مانند دو انقلاب پیشین نقطه پایانی به حکومت امپراطوری چین نهاد و یک دولت مدرن و قدرتمند را به روی کار آورد. دهقانان در این انقلاب نقش مهمی ایفا کرده و بیش از دیگر طبقات اجتماعی از نتایج آن بهره مند شدند.

انقلاب ایران اما ویژگی خاص خود را دارا بود. اگر انقلاب فرانسه در یک «زمان حال اسطوره ای شده» به سر می برد و انقلاب روسیه امید به «آینده ای سوسیالیستی» را در خود می پروراند، انقلاب ایران برعکس به یک «گذشته بهتر» دل باخته بود. طوفان تاریخ این بار برخلاف گذشته کشتی انقلاب را به عقب می راند! انقلابیان ایران مسحور از ندای حافظ:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

و مولوی: هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید زمانی وصل خویش

بدنبال آن بودند تا «اصلیت» تاریخی خود را بازیابند. نظام شاهنشاهی بدلیل اختناق، دیکتاتوری، ضعف ایدئولوژیک، شکل پدرسالارانه حکومت، افزایش فاصله طبقاتی، و سرسپردگی به امپریالیسم اعتبار و حقانیت چندانی میان توده ها نداشت. نفی نظام حکومتی بی گمان نفی ایدئولوژی آن را نیز به همراه آورد. ایدئولوژی شاهنشاهی متکی بر ناسیونالیسم ایرانی (با تأکید بر زمینه ما قبل اسلامی آن) و افتخار نژادی و باستانی دیگر نمی توانست وسیله ای برای جلب مردمان باشد. هم ذات پنداشتن شاه با غرب و ضعف دیگر بدیل های اجتماعی و سازمانی یک خلاء ایدئولوژیک را در این دوران انقلابی به بار آورده بود. انقلابیون در آنچه که نمی خواستند (ادامه حکومت شاه) هم رأی بودند، اما در مورد آنچه که باید جایگزین گردد توافقی با هم نداشتند. این تفارق خود را در شعارهای انقلاب جلوه گر نمود. شعار اصلی انقلاب «مرگ بر شاه» مورد توافق همگان بود. حال آنکه شعار دوم که می باید هدف و مسیر آینده انقلاب را تعیین کند مورد اختلاف نظر بود: «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» یا «استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی»؟ این تفارق اما نتوانست دیر زمانی ادامه پیدا کند. گرایشهای اسلامی که از اوایل دهه ۱۳۵۰ به رشدیابنده ترین گرایش سیاسی تبدیل شده بودند به

تدریج توفیق اجتماعی - سیاسی خود را آشکار ساختند.
 هانا آرنت، متفکر آلمانی الاصل، انقلاب ها را به دو دسته تقسیم می کند. انقلاب هائی که به منظور «آزادی از» صورت می گیرند و انقلاب هائی که با چشم انداز «آزادی برای» تحقق می یابند. وی انقلاب فرانسه را در زمره نوع نخست (آزادی از فقر) و انقلاب آمریکا (آزادی برای رفاه) را در گروه دوم قرار می دهد. (۱۴) انقلاب ایران در ابتدا انقلابی از نوع گروه نخست بود (آزادی از بند دیکتاتوری شاه). اما انقلاب بتدریج برخلاف آنچه اکثریت نیروهای چپ و طرفداران تشوری «توطئه» و «انقلاب ربوده شده» می پندارند خصلت «آزادی برای» خود را نیز بدست آورد: آزادی برای برپائی حکومت اسلامی! شاید این گفته بر خیل ما شکست خوردگان امروزین انقلاب گران آید، اما از گفتن حقیقت چه باک، واقعیت آن است که در آزمون قابلیت های فکری و سازمانی نیروهای سیاسی در دوران انقلاب تنها ایدئولوژی اسلام سیاسی قادر شد در مقیاس توده ای عرض اندام کند. رهبران روحانی به پشتوانه بیش از نیم قرن فعالیت آموزشی و شبکه سازماندهی حوزه علمی قم، مساجد و اماکن مذهبی، حمایت مالی بازار، تلاش فکری افرادی همانند علامه طباطبائی، مطهری، طالقانی، شریعتی، بازارگان و دیگران و بالاخره نقش فرهمند خمینی بعنوان رهبر بی چون و چرای انقلاب قادر شدند سرکردگی خود را بر انکشاف انقلاب مستولی سازند.

این رهبران، به همراه بسیاری از روشنفکران که خواسته یا ناخواسته با آنان هم صدا شده بودند، توانستند با انگشت گذاری بر ظلم و فساد حاکمان آن دوره چشم انداز رجعت به «گذشته ای بهتر» متکی بر عدل و صداقت را در اذهان و حافظه مردمان ترسیم سازند. این رجعت اما نه از طریق تاختن چهارنعل در جهت گذشته تاریخی بلکه از تکاپو در راستای معاصر نمودن الگوی حکومتی صدر اسلام قوام می یافت. به عبارت دیگر تلاش نه در جهت سنتی کردن جامعه مدرن که برعکس در راستای مدرن نمودن سنت ها بود. این جامعه نبود که باید به عقب باز می گشت بلکه این سنت ها بودند که می بایست گردوغبار تاریخ را از رخسار خود می زدودند تا «کنونی» گردند و قابل بکار بسته شدن.

باز تاب این ادعا را می توان برای مثال در مسائل زیر جستجو نمود: «غربزدگی» و «بازگشت به خویشتن» به عنوان محبوب

ترین نظام‌های گفتاری دهه‌های چهل و پنجاه در میان روشنفکران تلاش خود را بر پایه‌ی سنتی ساختن تجدد ایرانی قرار داده بودند. جلال آل احمد بر خلاف مهاتما گاندی بر ضد کلیت تکنولوژی مدرن غرب نشورید بلکه تنها با اجحافات ناشی از آن سر‌نامازگاری داشت. مبحث «بازگشت به خویش» شریعتی نیز بیش از آنکه ردیه‌ای باشد بر دیگر مکاتب فلسفی قرن حاضر خود آمیخته‌ای بود از اسلام و مارکسیسم و اگزیستنیالیسم. تلاش شریعتی برای جلب جوانان و کوشش مطهری در نزدیک ساختن دانشگاه و حوزه‌های علمیه نیز خود از این نیاز به کنونی ساختن سنت‌ها منتج می‌شد. تز ولایت فقیه خمینی نیز برخلاف باور همگانی نه یک وام‌فکری از گذشتگان بلکه بدعتی بود در امر سنت برای اداره‌ی یک جامعه‌ی معاصر و بسیارند نمونه‌های دیگری از این قبیل. لذا ما با استناد به تعریف جدید کلهون از «سنت»، انقلاب ایران را اولین انقلاب توده‌ای ظفرمند سنت‌گرا در عصر مدرن می‌نامیم.

می‌توان سؤال کرد که آیا «سنت‌گرا» خواندن انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به این معنا است که انقلاب از انگیزه‌ها، نیروها و اهدافی کاملاً مشابه برخوردار بود و یا آنکه عاری از هر گونه خصلت مترقیانه بود؟ پاسخ بی‌گمان منفی است. انقلاب ایران را تعددی از عوامل به بار آوردند. عوامل سیاسی، اقتصادی و آزادی‌خواهی اجتماعی در کنار و به موازات عوامل اعتقادی و معنوی نقش آفرین بودند. به عبارت دیگر، رخساره‌ی هریک، از خمیرمایه‌ی آن دیگری شکل گرفته بود: نه اسلام تنها «زبان اعتراض» و «وسیله‌ی ارتباط» بود و نه انقلاب تنها «شورش طبقاتی» و یا صرفاً «فریادی برای آزادی». انقلاب همچنین از نیروها و میدانهای متعدد برخوردار بود. هم دانشجوی و طلبه و بازاری و کارگر و تهیدست شهری و هم زنان و روشنفکران و نیروهای چپ و اقلیت‌های دینی و ملی در آن شرکت داشتند. هم در صحن مسجد و دانشگاه و دبیرستان جریان داشت و هم در بازار و کارخانه و پالایشگاه‌های نفت. انقلاب نه عاری از انگیزه‌های مترقی و تجددخواهانه بود و نه بری از کج‌اندیشی و تنگ‌نظری‌ها. پویش آن گاه خودجوش بود و گاه سازمان‌یافته...

به عبارت دیگر انقلاب هم از تعدد علیت‌ها برخوردار بود و هم از تکثر مشارکت‌ها. لذا سرانجام آن الزاماً سرنوشت محتوم آن نبود. دلایل علیتی آنچه حاصل گردید را می‌باید در دومین ویژگی انقلاب

جستجو نمود.

ویژگی دوم: یک انقلاب اسلامی

پس آنچه در بهمن ۱۳۵۷ بوقوع پیوست یک «انقلاب» بود. اما انقلاب با چه پسوندی؟ اجتماعی، اسلامی، ملی، دمکراتیک، بورژوازی، ضدامپریالیستی، ضدسلطنت... یافتن پسوندی مناسب مسبب دومین دردسر جنبش چپ در ارائه تحلیلی تئوریک از انقلاب ۱۳۵۷ بوده است. آیا انقلاب ایران را می‌توان آمیخته‌ای از تمامی پسوند‌های بالا دانست؟ بسیاری از نیروهای چپ به این سؤال پاسخ مثبت دادند. باید پرسید که انقلاب ایران چگونه قادر شد تمامی این خصوصیات را هم‌زمان در خود جای دهد؟ آیا همه این خصوصیات از اهمیتی هم‌سطح برخوردار بودند و یا آنکه وزنه یکی بر بقیه می‌چربید؟ کدامیک و به چه دلیل؟ نگارنده بر این عقیده است که پسوند «اسلامی» دقیق‌ترین تعریف از انقلاب بهمن‌ماه را فراهم می‌آورد.

و چرا «انقلاب اسلامی»؟ به چهار دلیل: ایدئولوژی غالب، اشکال سازماندهی، عناصر رهبری و نتایج بدست آمده. انقلاب‌ها را می‌توان عمدتاً از سه زاویه مورد بررسی قرار داد: ریشه‌های پیدایش، نتایج و دستاوردها، و فعل و انفعالات رخ داده در دوران انقلاب. تحلیل‌های ارائه شده از انقلاب‌های مدرن اکثراً تنها به بررسی ریشه‌ها و یا نتایج انقلاب‌ها پرداخته‌اند و کمتر به فرآیند انقلاب بعنوان موضوعی مستقل برای تحقیق توجه کرده‌اند. بر ارزیابی‌های نوع نخست می‌توان یک انتقاد تئوریک وارد آورد و آن این است که دلایل پیدایش یک انقلاب الزاماً ماهیت آن را تعیین نمی‌کنند. کمتر انقلابی را می‌توان سراغ گرفت که نتیجه آن تنها انعکاسی ساده از دلایل پیدایش آن باشد. دلیل این امر آن است که انقلاب نیز همانند یک بهمن‌کوه پیکر در طول راه (فرآیند به وقوع پیوستن) شکل می‌گیرد. اهداف اولیه آن صیقل می‌خورند، شعارها و اشکال سازماندهی آن متحول می‌شوند، شخصیت‌های رهبری‌کننده آن ظاهر می‌شوند، توازن نیروهای آن قوام می‌یابد و بالاخره در پی آمد این همه نتیجه نهایی آن چهره می‌نماید. چه بسا جنبش‌هایی با ریشه‌های رادیکال که در نیمه راه متوقف شدند و چه بسیار جرقه‌هایی ساده از نارضایتی که ناگهان مشتعل گشته، خرمن‌ها بسوزاندند.

کالبد شناسی هر انقلابی احتیاج به ارائه یک ارزیابی دقیق از روند انکشاف آن دارد. اخیراً تعدادی از جامعه شناسان انقلاب با الهام از روش تحلیل ربطی (Conjunctural Analysis) نشان داده اند که فرایند تکوین هر انقلاب می تواند به همان اندازه (و یا حتی بیشتر) از دلایل پیدایش آن ما را در شناخت آن پدیده یاری رساند. پیروان این اندیشه بر این باورند که انقلاب نه ماحصل اراده اشخاص و احزاب که تنها نتیجه تقارن فرایندهای علیتی (Causal Processes) است. به عبارت دیگر «انقلاب ها ساخته نمی شوند، بلکه تنها به وقوع می پیوندند.» (۱۵) روش تحلیل ربطی بر خلاف دیدگاه جبرگرایانه (Deterministic) رخداد انقلاب را نه پی آمد «طبیعی» افزایش تضاد طبقاتی و ستم حکومتی بلکه تنها محصولی از انباشت و ادغام علیت هائی چند به حساب می آورد. (۱۶) انقلاب نه روی دادی با قاعده و منظم، که رخدادی است نادر و منقطع. نه تقویم و روز شماری دارد و نه کسی را توان پیشگوئی آن است. باری انقلاب شهابی است رها شده از آسمان اندوخته تاریخی هر ملت. کمان گیران (پیروها و افراد) تنها عاملین اجرایی آنند و نه بانیان شکل گیری آن.

تروتسکی در کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» نوشت که «هیچ انقلابی در طول تاریخ را نمی توان سراغ گرفت که کاملاً با انگیزه های برپاکنندگان آن هم آهنگ بوده باشد، ولی انقلاب اکتبر بیش از دیگر انقلاب ها این نکته را نشان داد.» سخن او را می توان در مورد انقلاب ایران نیز به کار گرفت. انقلاب طیف وسیعی از «برپاکنندگان» با «انگیزه هائی» مشابه و گاه متفاوت را در بر می گرفت. اما نتیجه انقلاب طبعاً نمی توانست تمامی برپاکنندگان و انگیزه های متفاوت آنان را خشنود سازد. چه بسیارند کسانی که امروزه در ارزیابی ترانزنامه انقلابی خود از شرکت شان در برپائی انقلاب یاد می کنند ولی خود را شریک در احوالات و نتایج آن نمی دانند. لذا از انقلاب «ربوده شده» و «منحرف گردیده» و یا باز بقول تروتسکی از «انقلابی که بدان خیانت شد» سخن می رانند. و برآستی چرا این طور شد؟ پنداشت نگارنده آن است که علیرغم مشارکت قشرها و دسته های مختلف اجتماعی (که به انقلاب خصلتی چندگانه از لحاظ طبقاتی می بخشید) انقلاب در زیر لوای یک «چادر اسلامی» به سرانجام رسید. (۱۷) دلایل این امر را باید در شماری از علیت های تاریخی - ساختاری تفحص نمود.

نخست، عامل ایدئولوژیک، در ایران به طور تاریخی دو ایدئولوژی در بسیج مردمان با اقبال روبرو شد: ناسیونالیسم ایرانی و اسلام. پیشینه تاریخی این امر را می‌توان در آغاز قرن شانزدهم میلادی جستجو نمود. درست شانزده سال قبل از آنکه «لوتر» با کوباندن ۹۵ تیر خود بر سر در کلیسای «ویتنبرگ» آغازگر جنبش اصلاح دین (Reformation) گردد و فرا رسیدن عصر مدرن را اعلام دارد، شاه اسماعیل صفوی در سال ۱۵۰۱ میلادی به تخت سلطنت جلوس کرد و شیعه را مذهب رسمی دولت ایران اعلام نمود. شکل‌گیری دولت صفوی نخستین تلاش موفق برای درهم آمیزی هویت ایرانی و اسلامی ما ایرانیان در عصر مدرن بود. به عبارت دیگر حکومت تجسم مذهب گشت و مذهب خمیرمایه حکومت را تشکیل داد.

از اواسط قرن نوزدهم با تماس هر چه بیشتر ایران با دنیای غرب و خطری که از جانب این دو متوجه ایران گردید این دو ایدئولوژی هر چه بیشتر در یکدیگر ادغام شده و از اسطوره، زبان و نظام‌های گفتاری یکدیگر متأثر گردیدند. (۱۸) این همه در هنگامه‌ای رخ می‌نمود که در غرب با زوال دیدگاه قرون وسطائی از جامعه و جایگزینی آن با یک بینش غیردینی و دنیوی دین و دولت از یکدیگر تفکیک شده و در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند. اگر غرب جدائی دین از دولت را به شکلی افقی نگریست، ما با نگاهی عمودی در آن نظر افکندیم و به جای تفکیک از انطباق سخن رانیدیم. بدین سان بود که در نزد ما دفاع از ایران هم دفاع از تمامیت ارضی کشور بود و هم دفاع از مهد پرورش شیعه‌گری. تلاش زمامداران عصر پهلوی نیز بر آن بنا شده بود تا با رجعت به تاریخ و میراث نظام شاهنشاهی برتری اولی بر دومی را در اذهان مردمان بیاورانند. اسلام اگر چه این بار دیگر یک ایدئولوژی حکومتی نبود ولی بزودی توانست به زعم پشتمانه‌های فکری و سازمانی خود، به ایدئولوژی بخش وسیعی از نیروهای «اپوزیسیون» تبدیل گردد. تجلی این امر خود در فرآیند پویش انقلاب چهره بر نمود.

توضیح چگونگی استیلای ایدئولوژی اسلامی بدون واسازی (Deconstruction) فرهنگ سیاسی انقلاب امکان‌پذیر نیست. اما مراد از این واژه چیست؟ مجموعه ارزش‌ها، انتظارات و قاعده‌ها (Rules) که بیانگر و شکل‌دهنده انگیزه‌ها و کردارهای جمعی مردمان در دوران اکتشاف انقلاب هستند را می‌توان «فرهنگ سیاسی انقلاب»

خواند. (۱۹) فرهنگ سیاسی از آن رو که فراهم کننده منطق عمل انقلابی است پدیده ای حائز اهمیت است. شناخت فرهنگ سیاسی هر انقلاب به تفحص در باره نقش نمادها، شعارها و کردارها و اسطوره ها، زبان، آداب و مراسم و اشکال سازماندهی سیاسی آن انقلاب نیاز دارد.

«لین هانت» در بررسی خود از انقلاب فرانسه نشان می دهد که چگونه در روند تحولات انقلابی فرانسه واژگان و اسطوره های نوین (ملت، میهن پرستی، قانون اساسی، تجدید حیات، فضیلت)، کردارهای سیاسی تازه (رای دادن، تظاهرات، قیام، جاسوسی علیه یکدیگر)، شعارها و شیوه لباس پوشیدن جدید و بالاخره نمادها (درخت آزادی، مجسمه زن به مثابه نماد جمهوری) و نمادهای سیاسی جدید (کلوب های سیاسی، روزنامه ها و مجلات و غیره) بر پا گشتند. انقلاب، به اختصار، فرهنگ سیاسی جدیدی را به ارمغان آورده بود. فرآیند انقلاب ایران نیز چنین بود. انقلاب بهمن ماه واژگان جدید (طاغوتی، مستضعفین، بالاشهری و پائین شهری، پابرهنگه ها، وحدت کلمه، مفسد فی الارض، محاربه با خدا، شربت شهادت و...)؛ اسطوره های نوین (خمینی به مثابه امام امت و ناجی مسلمانان، امدادهای غیبی)؛ کردارهای سیاسی نوین (شورش های ادواری، تظاهرات چند میلیونی، بسیج همگانی، آتش زدن بانک ها و سینماها، نماز جمعه، دعای کمیل و...)؛ شعارهای نوظهور (نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی، این است شعار ملی خدا، قرآن، خمینی)؛ شیوه لباس پوشیدن جدید (چادر و مانتو برای بانوان و پیراهن های گشاد و یقه گرد و بدون کراوات برای آقایان)؛ و بالاخره نمادها و نهادهای تازه ای (کمیته ها، سپاه پاسداران، بسیج، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، ولی فقیه) را به فرهنگ سیاسی ایران وارد کرد. دقیق شدن در معانی هر یک از این اصطلاحات و ویژه فرهنگی (Cultural Idioms) از غلبه ایدئولوژی اسلامی و تفکر دینی بر ضمیر آگاه و ناخودآگاه انقلاب و انقلابیان حکایت می کند. و برآستی اگر بر روال انقلاب یک ایدئولوژی اسلامی حکمفرما نبود چگونه این همه میسر می شد؟

پاسخ را شاید بتوان در حوزه زبان سیاسی (که باید آن را مهمترین رکن فرهنگ سیاسی انقلاب دانست) جستجو نمود. دورکهایم، جامعه شناس فرانسوی در تحقیقات خود نقش فرهنگی و کارکرد ادغام گرای (Integrative) زبان انقلابی را گوشزد نمود. او و بسیاری دیگر از محققین اجتماعی نشان داده اند که زبان چیزی بیش از انعکاس

حقایق اجتماعی و یا صرفاً مکانیزم بازتولید آن است. «زبان انقلابی تنها منعکس کننده سادۀ حقایق تحولات و درگیری های انقلابی نبود (نیست) بلکه خود ابزاری برای تحول سیاسی - اجتماعی بود (می باشد). (۲۰) این عقیده که در انقلاب ایران اسلام تنها «زبان اعتراض» و یا «وسیله ارتباط» بود هم سخنی است ساده انگارانه و نادقیق. استعمال واژه ها و کردارهای گفتاری (Speech Acts) هر زبان هم بیانی از ذهنیت سخن گوینان آن است و هم حاوی مخزنی از معانی برای شنوندگان آن. و چگونه می توان باور داشت که استفاده از اسلام به عنوان «زبان اعتراض» و «وسیله ارتباط» در این فرآیند نه تأثیری بر فاعل داشت و نه بر مفعول؟ آیا ملیون ها توده ایرانی از آن چنان سطح بالائی از خودآگاهی و دانش سیاسی برخوردار بودند که بدانند چگونه از این زبان تنها استفاده ائی عقلایی کنند و خود مفتون آن نگردند؟ سخن ما آن نیست که زبان سیاسی انقلاب ایران در کلیت محتوای آن زبانی مذهبی بود چرا که خواسته ها و انگیزه های دنیوی و غیردینی (همچون خواست سرنگونی رژیم شاه، عدالت اجتماعی، آزادی و غیره) به وفور در آن یافت می شد و هویدا بود. تأکید تنها بر آن است که چادر ایدئولوژی اسلامی بیش از دیگر اندیشه ها سایه خود را بر نظام های گفتاری و واژگان انقلاب گسترده بود.

انقلاب را می توان به شکل یک متن (Text) نگریست. متن هر انقلاب همانند متن هر داستان شخصیت ها و حوادث اصلی و فرعی دارد. یک نقاد ادبی با عینک ویژه خویش یک داستان را گاه دنبال و گاه رها می سازد تا آنچه را برجسته می یابد موشکافی کند. جامعه شناس انقلاب نیز یک نقاد است. نقاد سیاست. نقاد ادبی توجه خود را به ماهیت نویسنده، خوانندگان، طرح داستان و عملکرد روایت (Narrative) مبدول می دارد و نقاد انقلاب به نقش سخن گوینان سیاست، اقتدار، توده ها و تعبیر صحیح تاریخ انقلاب نظر دارد. (۲۱) نقاد انقلاب می تواند با نگاه در واژگان، شعارها، نظام های گفتاری، نمادها و بالاخره زبان و معانی بیان (Rhetoric) انقلاب «فرهنگ سیاسی انقلاب» را تا حدی ترسیم سازد. برای مثال او می تواند لفاظی و خطابت انقلابی را به عنوان یک «متن» بررسی کند. گویندگان و یا نویسندگان متونی را که در روند انقلاب محبوبیت و مقبولیت یافته اند (و لذا تسلط و «اتوریته» فکری خود را به نمایش گذارده اند) را برانداز کند تا شاید نمائی کلی از آنچه واقع گردید را به دست دهد.

در این راستا می توان نگاهی به نقش رهبری انقلاب افکند.
 قرن بیستم به گمانی قرار بود عصر به سرآمدن رهبران فره مند
 (Charismatic) باشد، اما ظهور رهبرانی همچون زاپاتا، لینن، استالین،
 اتاتورک، هیتلر، مائو، کاسترو و دیگران این پیش بینی را نقش
 بر آب نمود. خمینی نیز شخصیتی از سنخ این گونه رهبران بود.
 اهمیت او را می توان از دو زاویه مورد بررسی قرار داد. نخست آنکه
 او به دلیل سابقه مخالفت و سازش ناپذیری خود در مقابل رژیم شاه به
 نماد طرد و انکار شاهنشاهی تبدیل شده بود. انعکاس این امر را می
 توان در شعارهائی از این دست جستجو نمود:

خمینی بت شکن	ریشه شاهو بکن
درود بر خمینی	مرگ بر شاه

درود بر خمینی بت شکن مرگ بر این یزید قانون شکن (۲۲)
 عامل دیگری که خمینی را به رهبری فره مند تبدیل نمود همانا
 توانائی او در «شخصیت بخشیدن» به توده های ملیونی بود. مرتضی
 مطهری این مسئله را بدین گونه تشریح می کند:
 «امام چه کرد؟ او به مردم شخصیت داد. خود واقعی و هویت
 اسلامی آنها را به آنان بازگرداند. آنها را از حالت خودباختگی و
 استیلا (اصطلاحی نزد فلاسفه که به فارسی آن را «شیرگیر» ترجمه
 کرده اند) خارج کرد. او توانست ایمان از دست رفته مردم را به آنها
 بازگرداند و آنها را به خودشان مؤمن کند. (۲۳)

باری خمینی با تکیه بر استواری رای خویش و بهره مند از
 ماحصل کار دیگران قادر گردید در کمتر از دو دهه مردم را از حالت
 «خودباختگی» و «شیرگیر» شده شان در برابر رژیم شاه و غرب
 بیرون آورد. بی گمان نقش اسطوره ناجی، مهدی گرائی و موقعیت
 ممتاز او به عنوان یک متولی روحانی همه و همه دست به دست هم دادند
 تا پیدایش یک رهبر فره مند را بر صحنه انقلاب ممکن سازند. وجود
 رهبری فره مند در رأس انقلاب تفاوتی دیگر را میان انقلاب ایران و
 انقلاب فرانسه نشان می دهد. انقلاب فرانسه را می توان اولین انقلاب
 بزرگ بی رهبر در تاریخ مدرن دانست. «هانت» در توضیح این امر می
 نویسد: «به دلیل جابجائی دائمی اتوریته سیاسی، فره مندی بیش از
 هر جا در لغات تجلی نمود، در توانائی سخن گفتن برای ملت.» (۲۴)
 اگر انقلاب فرانسه انقلابی بدون رهبر (یا پدر) بود و فره مندی آن در
 واژگان آن نهفته بود، انقلاب ایران (مانند دیگر انقلاب های قرن

بیستم) در تحت لوای واژگان فره مند (وحدت کلمه، طاغوت، سهم نفت، مستضعفین و ...) رهبری فره مند به سرانجام رسید. یک قیومیت دوگانه!

خصلت اسلامی انقلاب در پاره ای از اشکال سازماندهی آن نیز به چشم می خورد. علیرغم نقش خمینی در پیشبرد انقلاب رهبری انقلاب تنها به شخص او منتهی نمی شد. بنیاد روحانیت و هزاران طلبه جوان در آغاز نهضت توده ای سال های ۵۷ - ۱۳۵۶ به زودی دریافتند که در خلاء ناشی از حضور سازمان یافته دیگر نیروهای اجتماعی اینان تنها نیروی اجتماعی ای هستند که از استقلال مالی، شبکه ارتباطی، مبلغین حرفه ای، مراکز تجمع توده ای (مساجد، حوزه ها، انجمن ها) مناسبت های مذهبی (عاشورا، تاسوعا، عید قربان و ...) حمایت بازار، الگوی آماده حکومت، زبان و شعارهای عامه فهم، شخصیت های حماسی تاریخی (محمد، علی، حسین، ابوذر، فاطمه ...) و خلاصه آنچه لازمه یک رهبری قدرتمند می باشد برخوردارند. با درک این مهم اینان به شکلی حساب شده به تشکیل کمیته های اعتصاب، کمک رسانی، بسیج تظاهرات، انجمن های اسلامی در دبیرستان ها و دانشگاهها، انتصاب ائمه جمعه و غیره دست زدند.

افزون بر هژمونی ایدئولوژیک، زبان و فرهنگ سیاسی، نقش خمینی و اشکال سازماندهی ماهیت اسلامی انقلاب را می توان در نتیجه و سرانجام انقلاب نیز دنبال کرد. انقلاب ها را «نمی باید» تنها با نتایج آن ها ارزیابی کرد و اما «نمی توان» از نتایج آنها نیز کاملاً صرفنظر نمود. آنچه انقلاب ها را شایسته عناوینی همچون «سازندگان» یا «لکوموتیو» تاریخ می سازد نه دلایل که پی آمدهای هر انقلاب می باشد. ما امروزیان به انقلاب های پیش از خود از این دریچه می نگریم. انقلاب انگلستان را بین سالهای ۵۰ - ۱۶۴۰ میلادی یک انقلاب سیاسی می دانیم که حاصل آن تأسیس یک حکومت پارلمانی بود. انقلاب فرانسه را از آن رو ارج می نهیم که با پافشاری بر اصل «هر کس از مادر آزاد زائیده می شود و بنابراین آزاد است»، انقلاب بورژوائی، جدائی کلیسا از دولت و برقراری جامعه مدنی را متحقق گرداند. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه از آن رو اهمیت می یابد که برای نخستین بار پیش بینی یک انقلاب سوسیالیستی را به واقعیت مبدل ساخت.

انقلاب ایران اگر چه با انقلاب های دیگر شباهت های بی شماری

در زمینه های خشونت، آشوب، جنگ، برخوردهای داخلی، جناح بندی های مختلف رهبری، سیاست های افراطی در روابط بین المللی و غیر دارد اما در نتایج خود با آن ها متفاوت می باشد. انقلاب ایران روندی را که با انقلاب فرانسه مبنی بر جدائی دین از دولت آغاز شده بود برهم زد و مجدداً این دو را درهم ادغام کرد. درهم آمیختگی مجدد این دو و روی کار آمدن یک حکومت دینی را می توان دستاورد (۱) انقلاب ۱۳۵۷ به حساب آورد. باری زمانه دوباره برپاشنه لرزان خود به عقب چرخید!

ویژگی سوم: انقلابی شهری و غیر دهقانی

«فرانس فانون» در کتاب دوزخیان زمین دهقانان را «پرولتاریای انقلابی دوران ما» لقب داد (۲۵) و «اریک ولف» نیز در امتداد دیدگاهی مشابه قرن بیستم را «قرن جنگ های دهقانی» نامید (۲۶). اینان با رجوع به نمونه های قیام های دهقانی در روسیه، مکزیک، چین و غیره بدین نتیجه گیری رسیدند که انقلاب های دهقانی یک نیروی سیاسی مهم در دنیای معاصر هستند. و حقیقت نیز به همین گونه بود. دهقانان و صنعتگران اکثریت توده های انقلابی اروپای قرن نوزدهم را تشکیل می دادند. در قرن بیستم «شورش های دهقانی در روسیه، یوگسلاوی، آلبانی، چین، کوبا و ویتنام به انقلاب های کمونیستی، در مکزیک، الجزایر، کنیا و آنگولا به انقلاب های ناسیونالیستی؛ و در اسپانیا، یونان، پرو، هند، فیلیپین، مالایا و اندونزی پایه های نظام کهن را به لرزه در آوردند» (۲۷)

بررسی جنبش دهقانی در ایران بر حقیقت دیگری دلالت می کند. آنچه در تاریخ معاصر ایران چشمگیر است نه فراوانی بلکه کمبود جنبش های انقلابی دهقانی است. دهقانان ایران نه در انقلاب مشروطه، نه در تحولات سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، نه در جنبش ملی شدن نفت، نه در اعتراض های مذهبی یا جنبش های چریکی دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و نه در انقلاب بهمن ماه هیچیک نقش چندانی ایفا نکردند. (۲۸) شاید تنها استثناء در این میان را بتوان جنبش میرزا کوچک خان دانست که آن نیز به طرز نافرجامی سرکوب شد.

دهقانان ایران را می توان بیشتر در زمره انسان هائی نامید که «اریک هابزبام» از آنان بنام «مردم سیاسی نشده» (Pre-Political People) نام می برد. (۲۹) اینان نه از ایدئولوژی معینی برخوردارند و

نه غالباً هنوز زبان خاصی را برای بیان کردن امیال و آرزوهای خود یافته اند. لذا طغیان های آنان نیز اکثراً در چارچوب شورش هائی بدوی که از سمت و سو و خصلت های مشخصی بر خوردار نیستند چهره می نمایاند.

انقلاب ایران (در کنار انقلاب نیکاراگوئه) نشان داد که کانون مبارزه انقلابی در کشورهای پیشرفته تر پیرامونی دیگر در روستاها مستقر نبوده بلکه می تواند در شهرها متمرکز گردد. این گفته بدان معنا نیست که عنصر شرایط دهقانان و روستاها دیگر در معادلات انقلابی دخیل نیست بلکه تنها بر این امر انگشت می گذارد که تقابل و تثبیت سیاسی نهائی دیگر عمدتاً در شهرها صورت خواهد گرفت. نگاهی به صفحه های تاریخ انقلاب بهمن ماه نشان می دهد که هیچ اعتراض قابل توجهی در هیچیک از روستاهای ایران صورت نگرفت. برعکس، تنها در شهرهای بزرگی چون تبریز، اصفهان، مشهد و شیراز، اهواز، و خصوصاً تهران بود که اعتصابات، تظاهرات و سرانجام درگیری های خیابانی صورت گرفت. شاید گفته شود که بسیاری از کسانی که در این «شهرها» انقلاب کردند خود از ریشه ای روستائی - دهقانی برخوردار بودند. پذیرش این تبصره چیزی از قوت حکم اولیه نمی گاهد. حقیقت آن است که علیرغم شرکت تهیدستان شهری و حاشیه نشینان حلبی آبادها (که این ها هم خود ثمره شرایط موجود در شهرهای بزرگ بودند) انقلاب در شکل غالب در «شهرها» صورت پذیرفت و گسترش چندانی به روستاها نیافت. شهرها هم محل قدرت دولتی بودند و هم محل مخالفت با آن. (۳۰) وانگهی هنوز مطالعات تجربی چندانی نیز که حاکی از شرکت عظیم تهیدستان شهری (با ریشه های روستائی) در روند انقلاب باشد موجود نیست. فرهاد کاظمی در یکی از معدود مطالعاتی که در این مورد صورت گرفته نشان می دهد که نسل دوم کارگران صنعتی مهاجر بیش از فقیرترین اقشار حلبی آبادها در تظاهرات انقلابی شرکت جستند چرا که گروه دوم هنوز به شبکه اجتماعی که می توانست آنها را در تظاهرات شرکت دهد پیوند نخورده بودند. (۳۱) و این همه در زمانی رخ می دهد که کادرهای اصلی انقلاب از میان طبقه متوسط شهری، کارگران، بازاریان، روحانیان، دانشجویان و روشنفکران بیرون آمده بودند.

ویژگی چهارم: نوآوری در اشکال مبارزه

ویژگی چهارم از ویژگی سوم منتج می گردد. شهری بودن انقلاب بی گمان یک دگردیسی در اشکال مبارزه را نیز طلب می کرد. در شرایطی که خموشی و سکوتی فراگیر روستاهای ایران را در بر گرفته بود دیگر تاکتیک شورش های دهقانی نه امری محتمل بود و نه حتی برنامه ای مطلوب. «محاصره شهرها از طریق تسخیر دهات»، در حالی که تمامی کانون های بالفعل انقلاب خود در شهرها متمرکز بودند، بیشتر به یک مسخ تاریخی شبیه بود نه به یک اندیشه حساب شده. (۳۲) تنها کانون انقلاب نبود که در جریان انقلاب ایران متحول شد بلکه شیوه های مبارزه نیز خود دگرگون شدند. مبارزه مسلحانه فرسایشی که از طریق انقلاب های دهقانی در مکزیک، چین، الجزایر، کوبا، ویتنام و آنگولا به روش اصلی تحول انقلابی در جهان سوم تبدیل شده بود در انقلاب ایران اصولاً به کار گرفته نشد. (۳۳) البته درست است که چندین نیروی چریکی از حدود هشت سال قبل از انقلاب به مبارزه ای مسلحانه علیه رژیم شاه پرداخته بودند؛ اما این مبارزه بر خلاف نمونه های ذکر شده در بالا نه هرگز حالت توده ای به خود گرفت و نه توان نظامی آن رژیم را به فرسایش کشاند. دستاورد جنبش چریکی، دروجه غالب، در زنده نگاه داشتن آتش امید و آشکار نمودن ضربه پذیری رژیم شاهنشاهی خلاصه می شد.

جایگزینی مبارزه مسلحانه فرسایشی با تنوعی از شیوه ها و اشکال مبارزه ویژگی چهارم انقلاب ایران را تشکیل می دهد. این شیوه ها چه بودند؟ احمد اشرف و علی بنو عزیزی در یک مطالعه تجربی - تحلیلی از فرآیند انکشاف انقلاب ایران از پنج مرحله خاص زمانی سخن می گویند: (۳۴)

مرحله اول: بسیج آرام: تابستان و پائیز ۱۳۵۶

مرحله دوم: شورش های دوره ای در شهرها: زمستان ۵۶ و بهار ۵۷

مرحله سوم: راهپیمائی های بزرگ: مرداد و شهریور ۱۳۵۷

مرحله چهارم: اعتصاب های همگانی: مهر - آبان ۱۳۵۷

مرحله پنجم: حاکمیت دوگانه: آذر تا بهمن ۱۳۵۷

هر یک از این پنج مرحله زمانی شیوه های متناظری از مبارزه انقلابی را با خود به همراه آوردند. این شیوه های بسیج انقلابی به ترتیب عبارت بودند از: بسیج صلح آمیز، شورش های خیابانی،

راهپیمائی‌های بزرگ، اعتصاب‌های همگانی و بالاخره جنگ خیابانی، مرحله اول که حدود هفت ماه به طول انجامید یک فرصت آماده‌سازی را برای نیروها «اپوزیسیون» فراهم آورد. در این دوران تعدادی از زندانیان سیاسی از زندان‌ها آزاد می‌شوند و رژیم می‌کوشید با رفرم‌هایی چند نارضایتی‌های مردم را پاسخ گوید. با شکست این برنامه دستگاه متوسل به زور می‌شود و در قم و تبریز تظاهرات مردم به خون کشیده می‌شود. برگزاری شب‌های چهلم کشته‌شدگان در شهرهای مختلف کشور آغاز «مرحله دوم انقلاب را نوید می‌دهد. شورش‌های دوره‌ای در خیابان‌ها آغاز می‌گردد و عرض «یا پایه اجتماعی» انقلاب از روشنفکران به بازار و جامعه روحانیت گسترش می‌یابد. با فرا رسیدن ماه رمضان، فاجعه سینما رکس و میدان ژاله جنبش مرحله راه پیمائی بزرگ خود را آغاز می‌کند. خرم‌نخشم انباشته مردم با شکل‌گیری اعتصابات عمومی در ادارات دولتی، بانک‌ها، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و سرانجام زمین‌های نفت خیز جنوب مشتعل می‌شود و به طور فزاینده‌ای دستگاه دولتی را فلج می‌کند. و آنگاه با فرا رسیدن ماه محرم، تشکیل شورای انقلاب، سقوط دولت بختیار و شورش همافران انقلاب به پیروزی خود می‌رسد. حال «بهمن» به جای «تیر» بر سینه «مرداد» نشسته بود.

اشرف و بنو عزیزی در تحقیق خود نشان می‌دهند که تعداد تظاهرات در طول این پنج مرحله به ترتیب از ۳۸ به ۱۱۸ و ۱۳۱ و ۸۱۴ و بالاخره ۱۶۳۸۳ افزایش یافته است. در همین زمان نیز شمار شرکت‌کنندگان از ۴۵۰۰۰ نفر در مرحله اول به ۱۶۹۰۰۰ نفر در مرحله دوم، ۱۴۰۰۰۰۰ نفر در مرحله سوم و ۵۲۰۰۰۰۰ نفر در مرحله چهارم و بالاخره ۲۹۰۰۰۰۰۰ نفر در مرحله آخر افزایش می‌یابد. شمار اعتصابات نیز از ۴ مورد در دوره اول به ۱۸۴ مورد در دوره چهارم افزایش یافت. (۳۵)

این آمارها حتی اگر کاملاً دقیق نبوده و فقط بیان‌گر تخمینی و تقریبی (از آنچه صورت پذیرفت) باشند بازهم بر ویژگی‌های خاص دلالت می‌کنند. نخست آنکه انقلاب و انقلابیان توانستند تعدادی از اشکال مبارزه را به شکلی موفق در فرآیند رویارویی خود با نظام حاکم به کار گیرند. شیوه‌های به کار بسته شده کاملاً با شرایط و فضای شهری انقلاب همخوانی داشت. جایگزینی شیوه‌ای از مبارزه با شیوه دیگر در پنج مرحله یاد شده سطح و کیفیت انقلاب را ارتقاء می‌

بخشید. به عنوان نمونه شیوه تظاهرات توده ای با گیل چندین میلیون انسان عملاً توان هر نوع مانوری را از ارتش و دولت سلب می کرد تا بدان حد که ارتش مجهز شاه بیشتر نظاره گر بود؛ و آنگاه که وارد میدان شد خود دچار دو پارگی (شورش همافران) گردید و همانند دولت به سرعت از هم پاشید. وسعت تظاهرات توده ای در انقلاب ایران تا بدان حد بود که بعضی آن را «وسیع ترین، توده ای ترین و پر دوام ترین آشوب مردمی» در تاریخ بشری خوانده اند. (۳۶) شیوه اعتصاب عمومی نیز که مارکس از آن به عنوان میخ محور استراتژی انقلابی یاد می کرد در روند انقلاب ایران کار ساز افتاد، تک محصولی بودن اقتصاد و ساختار دولت نفتی (Rentier State) سبب گردید که اعتصابات کارگران شرکت نفت بیش از آنچه قابل تصور بود اهمیت یابد. بسته شدن لوله های نفت قطع شریان های اقتصادی حکومت را باعث گردید. رژیم شاهنشاهی نتوانست از زیر فشار این اعتصاب و اعتصاب های مشابه کمر راست کند. «طبقات بالا دیگر قادر نبودند به شیوه گذشته حکومت کنند.»

ویژگی پنجم: انقلابی نسبتاً صلح آمیز

اکثر انقلاب های اصیل دوپست سال اخیر جهان خود طعمه خشونت شده اند. انقلاب که قرار بود پالایشگاه نفس باشد بیشتر به کارخانه تولید قهر تبدیل شده است. گیوتین های «انقلاب فرانسه» اردوگاه های کار اجباری «رهبر پرولتاریا» در شوروی و جوخه های اعدام «امام مستضعفین» در ایران فرزندان خلف هر یک از این انقلاب ها را به نابودی کشاند و دستاوردهای بی شائبه هر یک را خدشه دار نمود. پیروزمندان سخن آلبر کامو را فراموش کردند که می گفت: «کبوتر صلح بر روی چوبه های دار نمی نشیند.» (۳۷) محافظه اندیشان اندر زمان می دهند «ناراحت نشوید، انقلاب ذاتاً چنین است» و ما پاسخ می دهیم که «ذات خود پیوسته در حال دگردیسی است.» آنان می افزایند «آنچه می گوئیم تنها بیان یک حقیقت است و بس» و ما این بار هم صدا با نیچه می گوئیم باری اما «هر حقیقت بزرگی نیازمند نقد است نه ستایش.»

مارکس بر این عقیده بود که روند تاریخ نشان داده است که طبقات حاکم هیچگاه زمام قدرت را داوطلبانه به دشمنان طبقاتی خود

تحویل نخواهند داد. لذا قدرت تنها می‌باید از اینان سلب گردد، آنهم معمولاً به شکلی قهرآمیز. قهرآمیز بودن این انتقال قدرت نه به دلیل علاقه آدمیان به خشونت که برخاسته از تضاد اجتناب‌ناپذیر منافع است که بخشی در تلاش حفظ آنند و دیگران در صدد کسب آن. از دیدگاه مارکس خشونت چه در نزد فرمانروایان و چه در شورش فرمانبرداران تنها ابزاری است با کار بردی خاص در راستای حفظ یا کسب منافع چند. روند تحولات صد ساله اخیر تاریخ بشری اگر چه حقانیت عناصر نهفته در ارزیابی (یا پیش‌بینی) مارکس را به تأیید رسانده است اما در عین حال آن را نیازمند تعدیلاتی چند نیز کرده است. نخست آنکه با توسعه و باروری هر چه بیشتر جوامع مدنی، امکان انتقال صلح‌آمیز قدرت میسرتر می‌گردد و لزوم استفاده از اشکال غیرقهرآمیز دیگرگونی اجتماعی از جذابیتی بیشتر برخوردار می‌گردد. خشونت نه دیگر «تنها طریقه کسب قدرت توسط فرمانبرداران» بلکه به شیوه‌ای در میان انبوهی از اشکال دیگر معارضة اجتماعی بدل می‌گردد. دوم آنکه نمی‌توان با استناد به مبحث سفسطه جویانه وسیله و هدف با دیده‌ای اغماض گرایانه از کنار اعمال خشونت‌آمیز خود و رفقا با محرومان و پرولتاریا گذشت؛ چه بسیار نسل‌ها و دستاوردهایی که کودکان بهار انقلاب‌ها بودند و بعد از استیلای زمستان خشونت تنها به خاطره‌ای محو و شکننده مبدل گشتند. به قول هانا آرنت «با نشان دادن خشونت به جای قدرت، ممکن است به پیروزی دست یافت اما بهایی که باید برای آن پرداخت بسیار سنگین است. زیرا تنها طرف مغلوب نیست که این بها را می‌پردازد، طرف غالب هم باید آن را از سرمایه قدرت خود به‌پردازد.» (۳۸)

در این مقاله تلاش ما بر خلاف نظر محافظه‌اندیشان نه در انکار انقلاب ایران بلکه در راستای بر شمردن شیوه‌های متفاوت تحقق آن است. و این خود همانا پدیده‌ای است که انقلاب ایران بر آن دلالت نمود. با نگاهی تطبیقی به روند انقلاب‌های چند سده گذشته در می‌یابیم که انقلاب بهمن‌ماه اگر چه در «پی‌آمد» خود بسان اکثریت دیگر انقلاب‌ها به خشونت گرائید، اما در «فرایند» به پیروزی رسیدن خود انقلابی نسبتاً صلح‌آمیز بود. اشرف و بنو عزیزی در تحقیق یاد شده خود از انقلاب می‌گویند که شمار کشتگان در پنج مرحله انقلاب ایران بالغ بر ۳۰۰۸ نفر و شمار زخمیان ۱۲۱۸۴ نفر بوده است. (۳۹) اگر چه کشته و یا زخمی شدن حتی یک شهروند لکه

ننگی است بر دامن طبقات و دستگاههای حاکم اما می توان دریافت که در معارضه ای اجتماعی که در آن میلیون ها نفر شرکت داشته اند این ارقام بیانگر خصلتی است که ما از آن به نام خصلت «نسبتاً صلح آمیز» انقلاب یاد می کنیم.

و اما دلایل صلح آمیز بودن نسبی انقلاب را در چه عواملی باید جستجو کرد؟ به اعتقاد نگارنده دو عامل در این رابطه نقش بسزایی را ایفاء نمودند. نخست وحدت و اقتدار رهبریت اپوزیسیون، و دوم شیوه های مبارزاتی به کار گرفته شده (یعنی همان ویژگی های دوم و چهارم). واقعیتی است انکار ناپذیر که صرفنظر از بیزاری کنونی بسیاری از مردمان از آیت الله خمینی، وی در جریان به ثمر رسیدن انقلاب رهبریت و مرجعیت بی چون و چرای انقلاب بود. در انقلاب های مدرن به ندرت می توان نمونه هائی از همبستگی و پیوندی چنین مستحکم و فراگیر میان توده ها و رهبری سراغ گرفت. بارز بودن نقش رهبری خمینی و استیلای ایدئولوژیک اسلام مسبب شکل گیری وحدتی چشمگیر در صفوف اپوزیسیون گردید و لذا از بروز اختلافاتی عظیم در صفوف آنان (که می توانست به درگیریهای خشونت باری نیز منتهی شود) جلوگیری نمود.

افزون بر اقتدار خمینی آنچه از رخداد خشونت در انقلاب می کاست همانا شیوه هائی از چالش انقلابی بود که مردم برای خود بر می گزیدند. رهبری و اکثریت توده مردم با نگاه به تعداد و یگانگی صفوف خود در یافته بودند که می توانند با توسل به تظاهرات توده ای، اعتصابات عمومی و با به خیابان ریختن های روزانه خود رژیم شاه را در جنگی فرسایشی نخست نامتعادل و سپس سرنگون سازند. جالب توجه است که در این میان سازمان های چریکی همچون فدائیان و مجاهدین می کوشیدند با پیش کشیدن تاکتیک مبارزه مسلحانه و تحمیل آن به خمینی و شورای انقلاب هم به رادیکالیزه کردن جنبش کمک کنند، هم بر قلت کادرهای خود سرپوش گذارند و هم مکان و حیثیتی برای خود در اذهان تضمین نمایند. حال آنکه رهبری بالفعل انقلاب را نیازی به اعلام فتوای «جهاد مسلحانه» نبود. اینان می دانستند که شیوه های به کار گرفته شده توسط آنان بزودی ساختار دولت را در مقابل بدنه آن و سایر اقشار اجتماع قرار خواهد داد. و چنین نیز شد. اعتصاب ها و تظاهرات به سرعت بانکها، شرکت نفت، اداره پست و تلگراف و تلفن، آب و برق، راه آهن، بیمارستان ها،

وزارتخانه‌ها، گمرکات و بالاخره صفوف ارتش را فرا گرفت. ارتش مجهز شاه (که نه ارتش کادری بلکه ارتش نظام وظیفه بود) قادر نبود تظاهرات روزانه چند هزار نفری را سرکوب کند و یا از وقوع اعتصاب‌های متعدد جلوگیری نماید. لذا ارتش پس از جولانی ناموفق در دوران کابینه‌های نظامی مجبور شد به پادگان‌های نظامی بازگردد. اما این بار روحیه غالب بر سربازان و افسران همان روحیه گذشته نبود. اینان با مستقر شدن در خیابان‌ها از انزوای اجتماعی خود باخبر شده و وسعت نارضایتی مردمان و ضعف صفوف ارتش را نظاره گر شدند. قیام همافران ترکش آخر را به سوی پیکر ارتش شاهنشاهی رهانمود و تسخیر پادگان‌ها، مسلح شدن مردم و سنگربندی‌های خیابانی را به بار آورد. این خود پایانی بود بر مرحله پنجم (یا حاکمیت دوگانه)، مطالعات اشرف و بنوعیزی نشان می‌دهد که این مرحله نخستین آمیزترین مرحله انقلاب را تشکیل می‌داد. آمار تلفات در این دوره به شرح زیر است: ۲۴۴۸ کشته (یعنی ۸۱٫۳ درصد کشته شدگان) و ۹۱۲۹ زخمی (۷۵٫۲ درصد کل زخمی شدگان). این آمار نشان می‌دهد که انقلاب تا به هنگام فرار سیدن آخرین روزهای خود از خصلتی نسبتاً صلح آمیز برخوردار بود. به قول اقبال احمد جنبش مردم ایران در مجموع با توجه به شکل غیرقهرآمیز ولی ستیزه‌گر آن در مقابل قهر دولت یک نمونه بی‌همتا را تشکیل می‌دهد. (۴۰)

ویژگی ششم: توده‌ای‌ترین انقلاب در خاور میانه

واژه انقلاب نیازمند یک واسازی است. اطلاق ساده انگارانه این واژه در مورد هر تحول سیاسی - اجتماعی بیش از آنکه به فهم و درک موضوع کمک کند، آن را نامأنوس می‌سازد. همان گونه که در ابتدای مقاله گفتیم فراز هر انقلابی معمولاً به دگردیسی نظام دولتی می‌انجامد، اما هر تغییری در ساختار دولت الزاماً از یک انقلاب منتج نمی‌گردد. برای مثال یک کودتا می‌تواند ساختار دولت و چهره‌های نخبگان را دگرگون سازد بدون آنکه تغییری اساسی را در نظام طبقاتی، ایدئولوژی حکومتی و یا وضعیت اقتصادی جامعه سبب گردد. قرن حاضر نظاره‌گر تفوق «کودتا» بر «انقلاب» به مثابه متداول‌ترین شیوه تحول اجتماعی در جهان بوده است. در هنگامه‌ای که تعداد انقلاب‌های اصیل این قرن از شمار معدودی تجاوز نمی‌کند،

هر روز خبر از کودتائی در یکی از اقصی نقاط جهان به گوش می‌رسد. در طی سه دهه گذشته، ناقوس کودتا در عراق، ایران، سوریه، لیبی، مصر، یونان، اندونزی، یمن جنوبی، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، شیلی، هائیتی، پرتغال، گواتمالا، سودان، افغانستان و بسیاری از کشورهای جهان سوم به صدا در آمده است. نگاهی به تاریخ سیاسی خاورمیانه نشان می‌دهد که تسخیر دولت و حکومت در این جوامع نه از طریق انقلاب که بیشتر با توسل به کودتا صورت گرفته است. حتی در کشورهای مانند ترکیه و مصر که تغییراتی ساختاری در بنیاد اجتماعی آنها صورت گرفت این تغییرات ساخته و پرداخته یک کودتا بود و نه یک انقلاب. کمال آتاتورک با سابقه یک قهرمان و چشم انداز ساختن یک جامعه مدرن و «سکولار» به میدان آمد و ناصر با چشم انداز ایجاد اتحاد در میان اعراب و مقابله با غرب. ولی هیچکدام از آنان بر بستر یک انقلاب به قدرت نرسیدند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را می‌توان توده‌ای ترین «انقلاب سیاسی» (و نه صرفاً یک کودتای دیگر) در خاورمیانه به شمار آورد. این انقلاب به دست «پائینی‌ها» شکل گرفت و به دست «بالائی‌ها» هدایت شد. انقلاب ایران نه نتیجه برنامه ریزی حساب شده یک حزب سیاسی که حاصل تلاش همزمان اقشار متعدد اجتماعی بود. تجار بازار، طلبه‌های حوزه‌های علمیه، تهیدستان شهری، محصلین و دانشجویان، احزاب سیاسی و نیروهای غیردینی، کارگران و طبقه متوسط همه در آن نقشی بسزا ایفاء کردند. تب واکیر انقلاب نه تنها «جنوب شهری‌ها» که «شمال شهری‌ها» را نیز فرا گرفته بود و بخش‌های سنتی و مدرن جامعه را نیز در کنار یکدیگر به صفوف انقلاب کشانده بود. باری انقلاب ایران نه جغرافیا می‌شناخت و نه از علم تقسیمات جبری اقتصاد سر در می‌آورد. تراژدی آن نیز شاید در همین ویژگی آن نهفته بود. یک اغفال عمومی!

سخن پایانی

این مقاله از دیدگاهی تشوریک - تطبیقی به بررسی برخی از ویژگی‌های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ پرداخت. تأکید بر ویژگی‌های هر انقلاب را تنها با به کارگیری دیدگاهی تطبیقی می‌توان متوازن نمود. این امر به ما کمک می‌کند تا این واقعه را نه رخدادی آنچنان

تازه که با مفاهیم و دانش ما همخوان نیست بپنداریم و نه به قرینه سازی‌های بی‌مورد به‌پردازیم. (۴۱) پرداختن ما به ویژگی‌های انقلاب ایران هدف دیگری را نیز به دنبال خود داشت: تأملی نقادانه در ژرفای آنچه به وقوع پیوست. آنچه حاصل شد، آنچه از دست رفت و آنچه می‌توانست به‌بار آید، اهمیت این تأمل برای جنبش چپ دو چندان است. هم از این رو که بدانیم سیر وقایع بر چه روالی بود و چگونه طی شد؟ غفلت‌هایمان کجا و کی بود، پیروزی‌هایمان چه مان حاصل شدند؟ اندوخته‌های فکری‌مان از انقلاب چیست و آتیه از چه چشم‌اندازی حکایت دارد؟ به چه منظور؟ تا بدانیم چه تجدید نظرهایی را باید در تحلیل‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی خود وارد سازیم. انقلاب این بار سنت گراء، اسلامی، شهری، نوآور، صلح‌آمیز و توده‌ای بود. تا بار دیگر چه شاید؟

منابع و پی نوشت ها

- ۱ - Johann Wolfgang Von Goethe, Faust, Part I, Trans. By R. Jarrell. New York: Farrar, Straus and Giroux, 1976, P. 97.
- ۲ - م. شمعانیان، جنگ سازش و (یک نامه و یک شعر). فلورانس: انتشارات مزدک، ۱۳۵۵، صفحه ۱۹.
- ۳ - تمامی این تعاریف از کتاب زیر به عاریه گرفته شده اند:
Theda Skocpol, States and Social Revolutions. Cambridge: Cambridge University Press, 1984, P. 4.
- ۴ - راه کارگر، فاشیسم: کابوس یا واقعیت؟ جزوه شماره ۳، آبان ۱۳۵۸، صفحه ۲۱.
- ۵ - برای یک نمونه به کتاب زیر رجوع نمائید:
Gustav LeBon, The Crowd: A Study of the Popular Mind, New York: Viking Press, 1960.
- ۶ - برای بیان تئوریک این دیدگاه به کتاب زیر رجوع نمائید:
Ted R. Gurr, Why Men Rebel. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1970.
- ۷ - رجوع کنید به م.تیوا «انقلاب اکثبر: انقلابی علیه کتاب کاپیتال». نظم نوین، شماره ۲، آذر ۱۳۲۳.
- ۸ - Craig Calhoun, "The Radicalism of Tradition: Community Strength or Venerable Disguise, and Borrowed Language?" American Journal of Sociology, Vol. 88, No. 5, 1983, P. 888.
- ۹ - نقل قول در همانجا از کتاب زیر:
Edward Shils, Tradition. Chicago: U. of Chicago Press, 1981.
- ۱۰ - منبع شماره ۸، صفحه ۸۹۶.
- ۱۱ - همانجا، صفحه ۹۱۱.
- ۱۲ - مجله معارف اسلامی، شماره ۵، فروردین ۱۳۴۷ و به نقل از داریوش آشوری: ایران شناسی چیست؟ و چند مقاله دیگر. انتشارات آگاه، ۱۳۵۱، صفحه ۱۴۷.
- ۱۳ - Lynn Hunt, Politics, Culture, and Class in the French Revolution. Berkeley, CA: U. of California Press, 1984, P.27.
- ۱۴ - Hanah Arendt, On Revolution. NY: Viking Press, 1963.

- ۱۵- این گفته به اعتباری به Wendell Phillips نسبت داده شده است. نگاه کنید به: Stephen F. Cohen, Bukharin and the Bolshevik Revolution, Oxford: Oxford U. Press, 1980, P. 336.
- ۱۶- «اسکاچ پل» به خوبی صحت این امر را در مطالعه پر ارزش خود از انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین نشان می‌دهد. رجوع کنید به منبع شماره ۳.
- ۱۷- این «چادر ایدئولوژیک» گاه عیان بود و خرامان در دید عام، و گاه ظریف و خفته در پستوی نهانخانه ذهن!
- ۱۸- برای یک ارزیابی مثبت از رابطه ایران و اسلام رجوع کنید به: مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶.
- ۱۹- منبع شماره ۱۲، صفحه ۱۰.
- ۲۰- همانجا، صفحه ۲۴.
- ۲۱- همانجا، صفحه ۲۵.
- ۲۲- محمد مختاری، «بررسی شعارهای دوران قیام» آغازی نو، شماره های ۳ و ۴، زمستان - بهار ۶۶ - ۱۳۶۵. بنابر ادعای این مقاله (که نخستین بار در شماره های ۲۰ و ۲۴ «کتاب جمعه» درج گردید) که یکی از معدود تحقیقاتی است که در راستای ترسیم فرهنگ سیاسی دوران انقلاب تدوین شده است، ۲۰ درصد شعارهای دوران انقلاب (۱۶۰ شعار) راجع به شخص خمینی بوده است. نویسنده خود در این رابطه می‌نویسد: «بخش عظیمی از شعارهای مذهبی، که ایدئولوژی و استراتژی و تاکتیک‌های رهبری را ارائه می‌کنند، مربوط است به شخص خمینی... غالب شعارهایی که برای حمله به شاه مطرح شده، با ستایش آیت الله خمینی همراه بوده است.» صفحه ۴۹.
- ۲۳- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶، صفحه ۱۱۹.
- ۲۴- هانت، صفحه ۲۶.
- ۲۵- Frantz Fanon, The Wretched of the Earth, New York: Grover Press Inc. 1979.
- ۲۶- Eric Wolf, Peasant Wars of the Twentieth Century, New York: Harper Torchbooks, 1973.
- ۲۷- Farhad Kazemi and Ervand Abrahamian, "The Non-revolu-

tionary Peasantry of Modern Iran," Iranian Studies, Vol. 11, 1978, PP. 259-260.

۲۸- برای یک بررسی تاریخی از تراژنامه جنبش‌های دهقانی در ایران به مقاله کاظمی و آبراهامیان رجوع نمائید.

۲۹- Eric Hobsbawm, Primitive Rebels: Studies in Archaic Forms of Social Movement in the 19th and 20th Centuries.

Manchester: Manchester University Press, 1959.

۳۰- Fred Halliday and Hamza Alavi, "Introduction," (In F. Halliday and H. Alavi (eds.) State and Ideology in the Middle East and Pakistan. London: Macmillan Education LTD., 1988, P.5.

۳۱- در رابطه با نقش تهیدستان شهری در انقلاب ایران رجوع شود به: Farhad Kazemi, Poverty and Revolution in Iran. New York: New York University Press, 1980.

۳۲- البته این نظریه در میان اکثریت نیروهای چپ ایران مطرح نبود و تنها از سوی چند گروه مائوئیستی دو آتشه مطرح می‌شد.

۳۳- این نکته از مقاله زیر به عاریه گرفته شده است:

Eqbal Ahmad, "The Iranian Revolution: A Landmark for the Future," Race & Class, Vol. 21, No.1, Summer 1979, P. 6.

۳۴- رجوع شود به: Ahmad Ashraf and Ali Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization in the Iranian Revolution," "State, Culture and Society, Vol. 1, No. 3, Spring 1985, PP. 3-40.

ترجمه فارسی این مقاله را می‌توان در منابع زیر جستجو کرد: «دولت، طبقات اجتماعی و شیوه بسیج مردم در انقلاب ایران» بخش اول علم و جامعه شماره ۵۰، اسفند ۱۳۶۵، صفحات ۱۴-۱۳۱؛ بخش دوم، علم و جامعه شماره ۵۳، صفحات ۳۷-۵۳.

۳۵- همانجا، صفحه ۲۲.

۳۶- منبع شماره ۳۳، صفحه ۲.

۳۷- آلبر کامو، «نان و آزادی» ترجمه مصطفی رحیمی، کتاب مرجان، شماره ۵، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶، صفحه ۱۳۶.

۳۸- به نقل از کریم قصیم، «خشونت و قدرت در فلسفه سیاسی هانا آرنست» نقد آگاه، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، صفحه ۲۵.

۳۹- تعیین دقیق ارقام تلفات هر انقلاب امری است مشکل و پیچیده. آنارشی و بی‌نظمی، سانسور و پراکندگی، جو تبلیغات انقلابی،

ادعای متضاد، و غیره دلایل پیچیدگی این مسئله را تشکیل می‌دهند. محاسبه آمار تلفات انقلاب ایران نیز امری است این چنین. آنچه به وفور شنیده می‌شود آمارهایی است شخصی و تخمینی که اغلب هیچ یک را سندیتی به همراه نیست. اشرف و بنو عزیزی مطالعات خود در این زمینه را بر پایه مشاهده‌های عینی و بررسی‌های محلی، تهیه برگه مشخصات برای تظاهرات و اعتصابات و استفاده از منابع گوناگونی مانند اسناد نهضت آزادی، نشریات دانشجویی خارج از کشور، روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و آیندگان و نشریه‌هایی مانند همبستگی، اخبار جنبش اسلامی، به سوی آزادی و نشریات سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی دیگر، و اعلامیه‌های منتشره دوران انقلاب بنا نموده‌اند. نظر به سندیت آمار ارائه شده، نگارنده بر این عقیده است که تا زمانی که شخص یا نیروهای دیگری آمار دقیق‌تری از شمار کشته شدگان و زخمی‌های انقلاب ارائه نداده‌اند می‌توان به آمار این دو محقق استناد نمود.

۴۰ - منبع شماره ۳۳، صفحه ۶.

۴۱ - به عاریه از: Fred Halliday, "The Iranian Revolution: Uneven Development and Religious Populism," Journal of International Affairs, Vol. 36, No.2, Fall-Winter 1982-83, P. 187.



سیدار کجلی
۵۸